# سلطنت مشروطه

## (تمرگزگرایی زیر جتر قانون)


مؤلف:

محمدعرفانی

بسم الله الرحمن الرحیم

**شناسنامه کتاب** **انتشارات عرفان**

**نام کتاب:** سلطنت مشروطه (تمرکزگرایی زیر چتر قانون)

**نویسنده:** محمدعرفانی

**ویراستار:** محمدمهدی مهدوی

**طرح جلد:** محمدسالم حسنی

**صفحه‌آرایی:** علی جمعه محمدی

**محل نشر:** افغانستان- کابل

**ناشر:** انتشارات عرفان

**شمارگان:** هزار نسخه

**نوبت چاپ:** اول–۱۳۹۲

**قیمت:** ۱۰۰ افغانی

## فهرست مطالب

## فصل سوم: مطبوعات در سلطنت مشروطه

## مقدمه

مطالعه تاریخ سیاسی افغانستان با همه فراز و نشیب‌های آن برای راهیابی به افق‌های جدید، و برای عبرت گرفتن از تجربه‌های تاریخ و بازکاوی و باز شکافی علل ضعف‌ها و شکست‌های که این ملت در مسیر دستیابی به آزادی، استقلال و حقوق انسانی خود متحمل شده، و همچنین شناخت تلاش‌ها و اقدامات رهبران سیاسی، احزاب و توده مردم برای نجات از سلطه حکومت‌های استبدادی یا سلطه خارجی انجام داده‌اند، علاوه بر این که آکنده از درس‌ها و عبرت‌ها است، به نوعی حکایت از تلاش‌های آزادیخواهانه و آگاهی فکری و سیاسی مردم این مرز و بوم دارد. مطالعه تاریخ و حیات سیاسی افغانستان و جریانات سیاسی و مذهبی‌هم به معنای ارج نهادن به تلاش‌ها و مبارزاتی است که برای کسب آزادی، حقوق اساسی و نفی سلطه و خفقان داخلی و استعمار خارجی صورت گرفته است. هم می‌تواند اهمیت و ارزش این دستاوردها را بهتر برای نسل آینده این مرز و بوم نشان دهد.

با توجه به اهمیت این موضوع، نوشتار حاضر به کالبد شکافی برخی از نظام‌های استبدادی از زمان نادرشاه تا پایان حکومت ظاهرشاه که به طور کلی به دو دوره تقسیم می‌شود، می‌پردازد و فرایند استبدادگرایی حکومت‌های این

دو دوره و نقش احزاب و فعالان سیاسی و روشنفکران و رهبران مذهبی را در جهت بر قراری نظام دموکراسی، تأمین حقوق و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد. ضمن ارج نهادن به اقداماتی که در جهت برقراری دموکراسی در دوره ظاهرشاه صورت گرفته، بر اساس معیارهای شناخته شده نظام‌های دموکراتیک، برخی از ضعف‌های اساسی و یا موانع پیش روی در جهت بر قراری حکومت کامل مردمی و دموکراسی به معنای واقعی، را مورد اشاره قرار داده است.

**واژگان کلیدی**: سلطنت، استبداد، مشروطه، احزاب، قانون اساسی، آزادی سیاسی، انتخابات، دموکراسی ، مطبوعات.

# فصل اول:

## سلطه خانوادگی

## وضعیت سلطنت بعدازنادرشاه

محمدظاهرشاه فرزند محمد نادر در سال ۱۹۳۲م-۱۳۱۲هـ ش پس از کشته شدن پدرش محمدنادرشاه به دست عبدالخالق بر تخت سلطنت نشست(۱). وی در زمان کشته شدن پدر ۱۹ سال داشت، به همین دلیل محمدهاشم خان زمام حکومت و تمام اختیارات او را به دست گرفت.

برادران نادرشاه برای جلوگیری از آتش اختلاف برسرجانشینی، پسر نوزده ساله او به نام محمدظاهر را به پادشاهی برگزیدند.(۲)

گرچه محمدظاهرشاه رسماً پادشاه اعلام شد، اما قدرت واقعی در دست سه عموی با نفوذش بود که در رأس آنها محمدهاشم خان به عنوان صدر اعظم قرار داشت. ظاهرشاه به مدت چهل سال شاه افغانستان بود. این دوره چهل ساله محمدظاهرشاه از نظر اندیشه دموکراسی فراز و نشیب‌هایی داشته است. در اوایل سلطنت ظاهرشاه قدرت اصلی در دست عموهایش بود. این دوره که از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹٦۳م مدت سی سال را در بر می‌گیرد، سه تن از خویشاوندان شاه، محمدهاشم خان عمو، محمود خان، و داود خان پسر عموی شاه یکی پس از دیگری به عنوان صدر اعظم به شیوه‌های استبدادی و

خودکامگی بر سرنوشت مردم افغانستان حاکم شدند و از آزادی و حقوق مردم خبری نبود. بعد از سال ۱۳٤۳هـش که در واقع دوره دوم سلطنت ظاهرشاه به شمار می‌رود، امور کشور مستقیماً در دست ظاهر شاه قرار گرفت و برخی اقدامات در جهت بهبود شرایط سیاسی و اجتماعی کشور روی دست گرفته شد. مهمترین اقدامی که در این راستا انجام گرفت قانون اساسی دوره نادرشاهی که به شدت ظالمانه، عقب مانده و استبدادی بود لغو و قانون اساسی جدید جایگزین آن گردید. قانون اساسی جدید نیز هرچند در مقایسه با قوانین یک جامعه انسانی متمدن فرسنگها فاصله داشت و در برگیرنده دستورالعمل‌ها و حق کشی‌های بسیاری بود، ولی در مقایسه با قانون اساسی پیشین برخی از آزادی‌های فردی و اجتماعی را تا حدودی و در مقیاسه‌ی کوچک لحاظ کرده بود.(۳) برای توضیح بیشتر این مسأله دو دوره سلطنت ظاهر شاه را به طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## دوره اول: سلطه عموها و خانواده

### ۱. صدارت محمدهاشم خان (۱۹۲۹-۱۹۴۶م)

محمدهاشم خان عموی ظاهرشاه که از روزگار پادشاهی محمدنادرشاه (۱۹۲۹م-۱۳۰۸هـ.ش) به صدر اعظمی رسیده بود تا سال (۱۹٤٦م-۱۳۲۵هـ. ش) به حکومت خود ادامه داد و در تمام هفده سال حاکمیت خویش زندان‌ها را از زندانیان سیاسی پرکرد.(٤)

کابینه جدید محمدهاشم خان که در آغاز سلطنت محمد ظاهر، تشکیل و خط مشی حکومت، که به امضای محمد ظاهر رسیده بود، منتشر شد:

«خط‌مشی حکومت جدید با مقررات شرع مطهر و ترویج اوامر دین مبین محمدی(ص) بر وفق خط مشی اعلی حضرت شهید والد مرحوم ما است که بعون الله تعالی در مملکت عزیز اسلامی ما به همان اساس همه امور جریان پذیر می‌گردد و هکذا سیاست امور خارجه این مملکت بر طبق معاهدات دوره سلطنت اعلی حضرت شهید موصوف با دول متعاهد کماکان ادامه خواهد داشت.»(۵)

در این اعلامیه هیچ اشاره ای به «اصول اساسی» که در دوره سلطنت محمد نادر تدوین و تصویب گردیده بود، نشده است. به گفته غبار این نشانه خودسری و دیکتاتوری حکومتی است که به غیر از تصمیم‌های خود به هیچ چیز دیگر پابند نیست.(٦)

حکومت محمدهاشم در اولین اقدام خود به بهانه کشته شدن برادرش محمد نادر به یک حکومت نظامی تبدیل شده، دستگیری و شکنجه آزادی خواهان و تحصیلکردگان آغاز گردید. حکومت محمدهاشم مانند همه حکومت‌های خودکامه و مستبد برای سرکوبی مخالفان و مشروطه خواهان، از یک طرف دست به جعل اسناد زد، آن هم پس از اعدام بسیاری از آنان، از سوی دیگر به ملاهای درباری دستور داد تا برخی از روشنفکران را به اتهام دهری بودن و بی دینی، واجب القتل اعلام کنند. فضل عمر مجددی و شورای علمای دست پرورده محمدهاشم، شخصیت‌های علمی ـ فرهنگی کشور مانند: سرور جویا، عبد الهادی داوی، محمد انور بسمل و غلام محمد غبار را متهم به قتل نادرشاه کرده مدعی بودند، که حتی اگر اینها در قتل شاه دست نداشته باشند، به دلیل دهری بودن واجب القتل اند.(۷)

با تأسیس دستگاه مخوف ضبط احوالات در حکومت محمدهاشم، جو خفقان و وحشت حتی در درون کابینه راه یافت. این دستگاه مخوف در سرتاسر کشور از ادارات دولتی تا مدارس ، جاسوسی را ترویج کرد.[۸]

هاشم خان، به روایت مورخان مردی سختگیر، مغرور، ستمگر، حریص و بی عاطفه بود که حاکمیت خاندانی، فرقه گرایی، تبعیض قومی و نژادی، سلب همه جانبه آزادی و حقوق مردم و قلع و قمع آزادی‌خواهان، روشنفکران و اصلاح طلبان را اصل تغییر ناپذیر سیاست خود قرار داده بود. او برای این منظور، از استقلال کشور چشم پوشید و مملکت را مانند سلف خود در گرو انگلیس گذاشت، اما بسیاری از مردم را که احساس می‌کرد ممکن است برای حاکمیت خاندانی مزاحمتی ایجاد کند به زندان انداخت. بسیاری از این افراد حتی مطابق با معیارهای حکومت نیز بی‌گناه محسوب می‌شد و به اشتباه یا با توطئه دیگران بدون سند و مدرک و در مواردی به امر شفاهی صدر اعظم یا مقامات دیگر گرفتار شده بودند، اما به علت شدت اختناق و خفقان کسی جرأت نداشت در مورد آنان که عنوان محبوس سیاسی گرفته بودند چیزی بگوید.[۹] در مدت هفده سال صدر اعظمی هاشم‌خان استبداد همه جانبه چنان فراگیر و شدید شد که حکومت به دستگاه رعب و وحشت تمام عیار در آمد. وی به جای آنکه به امور عمرانی، اصلاحی و فرهنگی بپردازد، بیش ترین وقت خود را در امور جزئی اطلاع یابی و بررسی اوضاع دشمنان خیالی صرف کرد.[۱۰]

در این شرایط از مشارکت مردمی و قانون‌مداری ممانعت می‌شد و آزادی خواهان هیچ فضایی برای فعالیت و نفس کشیدن نداشتند. هاشم خان

به عنوان صدر اعظم، بر تمام عناصر اصلی ساختار اجتماعی و سیاسی، اعمال قدرت و حکومت کرد و خود را برتر از افراد و نهادها و قانون می‌پنداشت و همه چیز را به خود خلاصه می‌کرد. در دوره او گفتمانی که از مشروطه خواهی، و اندیشه دموکراسی، و آزادی قبلاً شکل گرفته بود جای خود را به اقتدارگرایی و تقویت حکومت مرکزی و در نهایت استبداد و بسته شدن فضای آزادی داد.

در دوره حکومت‌هاشم خان هیچگاه برای اندیشه دموکراسی و استقرار نظام اجتماعی و تشویق مردم به مشارکت در این امر اقدام جدی به عمل نیامد، بلکه دولت حکومتی کاملاً مستقل و مجزا از اجتماع عمل می‌کرد. ساختار دولت مبتنی بر تعدد مراکز دولت بود و تمرکزگرایی محض بر این ساختار حاکم بود و ورود طبقات و گروه‌های اجتماعی در دستگاه حکومت، مبتنی بر برداشت‌های غیر دموکراتیک از مشارکت مردمی و مشروعیت نظام سیاسی صورت می‌گرفت. در افغانستان هیچ‌گاه ساختار اجتماعی و ساختار حکومتی یک دست و هماهنگ نبودند؛ قدرت دولت در اختیار بخش کوچکی از جامعه متمرکز بود و دیگر طبقات جامعه نقش چندانی در فعالیت‌های سیاسی نداشتند. از طرفی اختلاف میان طبقات جامعه از لحاظ توان و امکان اعمال قدرت نیز زیاد بود. تصمیم گیری به همه ی آحاد ملت تعلق نداشت و تحت نظارت و کنترل واقعی ملت یا نمایندگان آنها نبود، بلکه تحت سلطه ای حکومت مرکزی و بر پایه محوریت واحد متمرکز بود.

دوران حکومت محمدهاشم خان با ادامه روند استبداد مانع توسعه سیاسی و اندیشه دموکراسی در جامعه شد؛ به گونه ای که تمام زمام کشور تحت

سیطره او قرار داشت. وی تلاش می‌کرد تا قدرت سیاسی خویش را در برابر رقبای خود حاکم ساخته با استفاده از حیله‌های مختلف از تشکیل احزاب و انجمن‌ها جلوگیری نماید.

با استقرار دولت استبداد مطلقه هاشم خان، مسأله تفکیک قوا، مشارکت سیاسی، برابری حدود اختیارات مردم و قوه مجریه که از نشانه‌های یک جامعه توسعه یافته است، نادیده گرفته شد و بدین ترتیب نه تنها از مشارکت مردم جلوگیری به عمل آمد، بلکه تمام دستاوردهای آزادی خواهان و جنبش مشروطیت برباد رفت. در این دوره، تمام نهادهای مشارکتی سنتی و حرکتهای مردمی سرکوب شدند.

در این دوره از «برابری»، «آزادی»، مشارکت سیاسی و حقوق شهروندان که جزء مؤلفه‌های دموکراسی است خبری نبود. حکومت محمدهاشم خان ناشی از اراده و انتخاب ملت نبود و به همین دلیل هیچگاه خود را ملزم به رعایت قانون، حفظ حقوق مردم و رعایت اصول حکومت دموکراتیک یا مقررات دینی نمی‌دید.

محمدهاشم خان در طول حکومت خود خط مشی و هدف نادرشاه را مبنی بر تحکیم قدرت دنبال و با استبداد و اختناق، مخالفین دولت را به شدت سرکوب کرد. برای هاشم خان حتی حکومت مشروطه نیز قابل تحمل نبود و همواره در برابر آزادی خواهان موضع خصمانه ای داشت. او در این مسیر فجایع بسیاری را به بار آورد و بسیاری از آزادی خواهان را به دار کشید یا محبوس نمود.

## ۲. صدارت محمودخان (۱۹۴۶-۱۳۲۵)

شاه محمودخان که در زمان هاشم خان عهده دار وزارت حربیه بود در سال ١٩٤٦م مطابق با سال ۱۳۲۵ هجری شمسی به صدارت رسید. او از آغاز هدف خود را استقرار دموکراسی اعلام کرد و در ظاهر یک سلسله اقداماتی را در اداره امور کشور روی دست گرفت . در مرحله اول با آزادی زندانیان سیاسی و مجاز شمردن فعالیتهای مطبوعات غیر دولتی، مطرح کردن انتخابات بلدیه(شهرداری) در ١٩٤٤م، اصلاحاتی را آغاز کرد. برخی از مهم ترین رویدادهای سیاسی زمان وی عبارتند از: تشکیل احزاب، آزادی زندانیان، انتشار چند عنوان روزنامه، تأسیس کارخانه و ایجاد برخی اصلاحات اقتصادی. گسترش روزنامه‌ها و انجمن‌ها، در دوره صدارت او از مهم‌ترین عوامل گسترش و تعمیق جریان تحول اندیشه دموکراسی افغانستان بود. در این میان انجمن‌های ولایتی و احزاب به نحوه چشم‌گیری در روشنگری مردم افغانستان کوشیدند. در مدت صدارت او ولایات بزرگ شاهد به وجود آمدن احزاب سیاسی و تشکل‌های متعددی بودند که از راه‌های گوناگون به روشنگری می‌پرداختند. در دوره او روزنامه‌های متعددی تأسیس شد. حتی روزنامه‌هایی که پیش از آن اجازه چاپ نیافته بود، آزاد شده در دسترس مردم قرار گرفت.

شاه محمودخان، در رفتارهای سیاسی خویش طرفدار مفاهمه و مذاکره با جهان غرب بود و برای ایجاد اندیشه دموکراسی، با آنان رابطه دوستانه برقرار کرد. او قصد داشت با اقدامات اصلاحی و بسط اندیشه دموکراسی و ایجاد رونق اقتصادی، افغانستان را به توسعه و پیشرفت برساند. روی همین اصل،

علاقه مند به ایجاد روابط نزدیک با جهان غرب و ایالات متحده آمریکا بود.[۱۳]

به این ترتیب منابع قدرت که به صورت پراکنده، در بین ایالت‌های شهری وجود داشت و در زمان حکومت قبلی سرکوب شده بود مثل، زمین داران، روحانیون، اشراف، روشنفکران و مشروطه خواهان آزاد گردیده و تشکل‌ها، سازمان‌ها و مطبوعات با تفکر سیاسی مختلف شکل گرفت، گرایش‌های ناسیونالیستی، لیبرالیستی و سوسیالیستی پا به عرصه گذاشت. روشنفکران و مشروطه خواهان حاملین عمده این گرایش‌های فکری بودند. تغییرات و تحولاتی که به طور مشخص در دو عرصه تشکیل احزاب سیاسی و مطبوعات توسط شاه محمود خان به وجود آمد به شرح ذیل بود.

## الف ـ تشکیل احزاب سیاسی

همزمان با تصویب قانون مطبوعات و تأسیس جراید آزاد، یک تعداد حلقه‌های سیاسی به شکل هسته احزاب توسط روشنفکران در نقاط مختلف کشور به خصوص در کابل و سمت مشرقی و قندهار بنیانگذاری شد.[۱٤]

این حلقه‌های سیاسی موجب شد تا اندیشه دموکراسی در صدر افکار و اندیشه‌های سیاسی جای گرفته، بحث‌های همچون کثرت‌گرایی، احزاب، شوراها، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، حقوق مدنی و مشارکت عمومی در صدر بحث‌های اندیشمندان قرار گیرد.

با پیشرفت حلقه‌های سیاسی و تأسیس احزاب جدید زمینه ای تحول فکری و سیاسی تازه ای فراهم شد. در سایه آزادی، فعالیت اجتماعی

پهناگرفت، تحرک اجتماعی از پایتخت به ولایات سرایت کرد و طبقات مختلف که هیچ دخالتی قبلاً در پیدایش اندیشه آزادی خواهی و دموکراسی نداشتند، حالا می‌رفت که هشیاری تازه ای بیابد و به حرکت در آید. در این دوره احزاب سیاسی مختلف ایفای نقش نمودند. جنبش‌های اجتماعی جدید را باید به عنوان عامل تحول در ساختار حکومت دانست.

بنابر این می‌توان گفت در واقع اولین حرکت ملموس در جهت بنیانگذاری احزاب سیاسی در این دوره صورت گرفت، یعنی پس از طی مرحله اغتشاش بچه سقاو، مراحل قدرت اختناق نادرخان و برادرش‌هاشم خان، سر انجام شاه محمود خان به صدارت رسید، وی تا حدودی از فضای اختناق آلود کاست و زمینه را برای فعالیت‌های سیاسی فراهم کرد.(۱۵)

۱. حزب ویش زلمیان: اولین حلقه سیاسی که به میان آمد، «ویش زلمیان» (یعنی جوانان بیدار) بودکه در سال ۱۹٤۷م در شهر قندهار تأسیس گردید.(۱٦)و بیشتر گردانندگان آن را نمایندگان پشتون تشکیل می‌دادند. اکثر جوانان آزادی خواه با اندیشه بوجود آمدن مشروطیت در نظام دولتی افغانستان، دموکراسی و عدالت اجتماعی در محور ناسیونالیسم افغانی فعالیت را آغاز نمودند که البته گرایش‌هایی شکلی به سوی سوسیالیسم نیز در بین اعضای گرداننده این سازمان دیده می‌شد.(۱۷)

افراد برجسته ویش زلمیان عبارت بودند از: عبدالحی عزیز، گل پاچا الفت، عبدالحی حبیبی، شمس الدین مجروح، عبدالرؤوف بینوا، میرغلام محمدغبار، فیض محمد انگار و نور محمدتره کی. این سازمان جریده «انگار» را به عنوان ارگان نشراتی خود منتشر می‌کرد. جریده مذکور، پس از کمتر از

یکسال انتشار، متوقف گردید و جریده «ولس» که صاحب امتیاز آن گل پاچا الفت بود منتشر شد.[۱۸] در سال ۱۹۵۱م این سازمان می‌خواست تشکیلات خود را گسترده ساخته و در صدد بود تا اقداماتی را علیه دولت سامان دهد. دولت در برابر اقوام این عمل جوانان «ویش زلمیان» به خشونت متوسل شد؛ و عده‌ی از اعضای برجسته ای حزب را دستگیر و زندانی کرد که اکثر آنان تاپایان صدارت محمدداودخان وفات نمودند.

۲. حزب وطن: حلقه دوم در محور جریده «وطن» در سال ۱۹۵۰م شکل گرفت و بنیانگذاران آن عبارت بودند: از میرغلام محمدغبار، سرورجویا، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، فتح محمدخان، نورالحق خان و محمدصدیق فرهنگ.[۱۹]

این حزب در انتخابات بلدیه (شهرداری) خوب درخشید و در مجلس هفتم شورای ملی نماینده داشت.[۲۰] اصول مرامنامه حزب عبارت بود از:

۱. حفظ تمامیت خاک و استقلال افغانستان، ۲. تعمیم اصول دموکراسی در کلیه شئون اجتماعی مملکت، ۳. تقویه وحدت ملی در افغانستان، ٤. صرف مساعی در ترقی معارف عمومی، حفظ الصحه عمومی و اقتصاد عمومی افغانستان، ٥. تأمین عدالت اجتماعی و وقایه حقوق و منافع عامه، ٦. رفع مفاسد اجتماعی، ۷. احترام و پایبندی به صلح و سلم عمومی جهان.

۳. حزب خلق: در سال (۱۹۵۰م) حزب خلق در کابل تأسیس گردید و جریده «ندای خلق» بیانگر افکار آنان بود که دکترعبدالرحمن محمودی آن را منتشر می‌نمود[۲۱] و مدیر مسؤلی آن را عبدالحمیدمبارز به عهده داشت.[۲۲] از جمله اعضای مشهور حزب افراد ذیل بودند: عبدالرحمن خان محمودی

(رئیس حزب)، محمدنعیم خان شایان (منشی حزب)، مولوی خال محمدخان خسته، مولوی فضل ربی خان، عبدالحمیدمبارز، داکتر عبدالله خان واحدی، محمدیوسف‌خان آیینه، نورعلم خان مظلوم‌یار، غلام احمد خان رحمانی، محمدطاهر خان محسنی، عبدالرحیم خان غفوری، محمدیونس خان مهدی زاده، داکتر نصرالله خان یوسفی، سیداحمدخان‌هاشمی، محمدابراهیم خان، حفیظ الله خان، عبدالرحیم زائی، داکترعبدالاحد خان رشید، داکتر عبدالله خان رشید و چند نفر دیگر. داکتر عبدالرحمن محمودی در انتخابات بلدیه در سال ۱۳۲۷هـ.ش ـ۱۹٤۸م کابل برای نخستین بار وارد صحنه سیاست گردیده در مجامع عمومی نطق‌های انتقادی ایراد نمود و از طرف شهریان کابل مورد استقبال قرار گرفت.[۲۳]

در مرامنامه حزب اصول زیر مشخص گردیده بود: «حزب ملی بر اساسات معلومه دموکراسی، تبلیغ دین مبین اسلام، تلاش در جهت حکومت خلق، توسط خلق، برای خلق، پارلمان و انتخابات آزاد، تأمین عدالت اجتماعی، حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی، دفاع از آزادی‌های فردی، نظام مشروعیت شاهی اسلامی، روابط حسنه با همسایگان.»[۲٤]

اکثر اعضای حزب پس از تظاهرات علیه تقلب در انتخابات مجلس هشتم به زندان افتادند. محمودی در سال ۱۹٦۱م در زندان درگذشت و حزب از هم پاشید.

در این سه جریان نقش مهم شخصیت‌های قدیمی کم و بیش مشاهده می‌شد که این نقش در حزب وطن نسبت به دوحزب دیگر برجسته تر بود، ولی برعکس در جریانات بعدی، شخصیت‌های دوحزب دیگر بیشتر به ایفای

نقش پرداختند. تا حزب «وطن».[۲۵]

از نظر فلسفه سیاسی هرسه حزب، اصولاً از دموکراسی و اندیشه دموکراسی به شکل دولت پادشاهی مشروطه طرفداری می‌کردند، اما از نگاه اسلوب و نحوه تبلیغ تفاوت‌های بارزی در بین ایشان به نظر می‌رسید؛ به این معنی که مضامین«وطن» و «ولس» معتدل و استدلالی و طرز بیان «ندای خلق» تند و جذابتر بود، در حالی که «انگار» اسلوب خاصی نداشت و لحن مضامین آن از یک نویسنده تا نویسنده دیگر فرق می‌کرد.[۲۶]

در این هنگام، دو جریان دیگر را هم محمدداود برای اعاده دیکتاتوری خود، به راه انداخت.[۲۷] «اتحادیه آزادی پشتونستان» که رهبرظاهری آن غلام حیدر خان عدالت، اما بنیانگذار واقعی آن محمدداودخان بود. این جمعیت که یک نفر از محصلان فاکولته حقوق به نام ببرک نیز در آن فعالت داشت،[۲۸] با مرام ناسیونالیستی افراطی و در ظاهر به حمایت از داعیه پشتونستان اما در واقع جهت به قدرت رساندن محمد داود شکل گرفته بود.[۲۹] و «حزب دمکراتیک ملی». این جریان در سال ۱۹۵۰م توسط دولت برای جلوگیری از فعالیت سیاسی آزادی خواهان تأسیس گردید. اعضای مهم آن را محمد داود، عبد المجید زابلی و سردار فیض محمد ذکریا تشکیل می‌دادند. همچنین سرداران محمد زایی اراکین اردو و ملاکین بزرگ عضو این حزب بودند. در مرامنامه حزب وفاداری مطلق به مقام سلطنت شرط شده بود.[۳۰] در ابتدا حزب به عنوان کلوپ ملی شناخته می‌شد، امّا پس از استعفای عبدالمجید زابلی، حزب که به سرمایه او وابسته بود، از هم پاشید.[۳۱]

٤. اتحادیه محصلین: همزمان با این جمعیت‌های که نام برده شد، محصلان پوهنتون و مکاتب عالی پایتخت نیز اتحادیه محصلین را تأسیس نمود. بر دولت فشار آوردند تا آن را به رسمیت بشناسد. در تشکیل این اتحادیه، اشخاص دارای تمایلات سیاسی مختلف شرکت داشتند.[۳۲] تمام دانشجویان و روشنفکران مبارز، حلقه‌های سیاسی و معلمین طرفدار این اتحادیه بودند، اتحادیه محصلین دارای تشکیلاتی مانند: کمیته مرکزی، کمیته اجرایی و کمیته ارتباطات بودند.[۳۳]

از اعضای کمیته اجرایی می‌توان از: میر علی احمد شامل، محمدیونس حیران، محمدنعیم قندهاری و احسان غبار را نام برد. اتحادیه، جلسات سخنرانی، نقد، پرسش و پاسخ و جلسات ادبی هنری را برگزار می‌نمود که شرکت‌کنندگان آن عمدتاً محصلین، معلمین، دانش آموزان و کارمندان بودند.

اتحادیه محصلین پس از اجرای یک نمایشنامه در مکتب استقلال که به نوشته غبار «مبارزه طبقاتی را تمثیل می‌نمود»[۳٤] به دلیل دستگیری و اخراج اعضای آن از دانشگاه، تعطیل شد.

٥. حزب ارشاد: این جریان مربوط به قیام سید اسماعیل بلخی است. طرح این قیام میان جمعی از افراد نظامی، اداری و فرهنگی ریخته شد. برخی از مورخین و نویسندگان از این جمع به عنوان: حزب سری اتحاد و یا حزب ارشاد نام برده اند. این حزب تحت رهبری سیداسماعیل بلخی بوجودآمد که اعضای آن از لحاظ مذهبی متشکل از شیعه و سنی و از لحاظ قومیت متشکل از اقوام بزرگ افغانستان مانند: هزاره، ازبک، ترکمن، پشتون و تاجیک بودند

که هدف عمده آنها برچیدن بساط شاهی و ایجاد دموکراسی در افغانستان بود.(۳۵)

در سال **۱۳۲۹**هـ‌ش- برابر با**۱۹۵۰**م در شهرکابل قیامی به رهبری سیداسماعیل بلخی و با پشتیبانی جمعی از افراد نظامی، اداری و فرهنگی آغاز گردید. سیداسماعیل بلخی که از میان خانواده متوسط بپاخواسته بود، یکی از شخصیت‌های برجسته روحانی به شمار می‌آمد.

اندیشه‌های سیداسماعیل بلخی را می‌توان زمینه ساز موجی از دموکراسی‌خواهی دانست؛ وی تلاش داشت تا قدرت را از ساخت‌های کهن و پادشاهی جدا نموده، و در پی آن بود تا روندی ایجاد شود که بر اساس آن اهداف و منافع ملی کشور از سوی گروه‌ها، نهادها و نیروی‌های سیاسی جدید پیگیری شود. سیداسماعیل بلخی و هوا خواهانش قاطعانه علیه دولت به پیکار برخواسته برای استواری استقلال ملی، آزادی خواهی و دموکراسی تلاش کردند.

قیام انقلابی سیداسماعیل بلخی شورانگیزترین و برجسته ترین حرکت اصلاحی و دموکراسی‌خواهی در سده اخیر تاریخ کشور به حساب می‌آید. چنانکه او خود از روحانیان انقلابی و مصلحان مکتبی نه تنها افغانستان، بلکه جهان اسلام به شمار می‌رود.

اسماعیل اکبر در مصاحبه ای درباره او چنین می‌گوید: «یکی از روشنفکران بسیار موفق ما در همین دوره آقای سید اسماعیل بلخی است. خطابه‌های وی و اشعارش که در تکایا در همه جا خوانده می‌شد، در بین مردم راه پیدا کرده است. سید اسماعیل بلخی نامش از همه روشنفکران برجسته تر

است و فکر دموکراسی، پارلمان، آزادی، انتخابات، مشروطیت و... همگی در اشعار ایشان آمده و در تکایا، در مجالس، در مهمانخانه‌ها، در میان مردم رفته، بسیاری مردم عوام از اشعار ایشان یاد کرده اند و می‌خواندند.»[۳۶]

وی به دلیل تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها و مفاسد آن روز که به طور عمده ریشه در وجود نظام استبدادی و قبیله ای حاکم بر کشور داشت از یک سو، و زندانی شدن طولانی مدت و غیر انسانی ایشان از سوی دیگر، نتوانست سازوکارها و ویژگی‌های نظام مطلوب خویش را ارائه کند و اصلاحات مورد نظرش را در قالب یک نظام اسلامی و مردمی بنمایاند با وجود این، از اشعار و خطابه‌های باقی مانده او به دست می‌آید که وی دورنمای کلی از حکومت اسلامی و مردمی را مد نظر داشت. بلخی ضمن فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی بیداری بخش و افشاگرانه بر ضد رژیم، حزب ارشاد اسلامی یا اتحاد را سازماندهی و تحرک بخشید و به تدریج زمینه را برای حرکت قاطع انقلابی فراهم نمود و در سال۱۳۲۹ هـ.ش-۱۹۵۰م به یاری همفکران و دوستان خویش و جمعی از نظامیان وابسته به خاندان مسجدی خان جغتو و عده‌ی دیگر، طرح براندازی دولت را ریخت. «ولی متأسفانه با خیانت فرد مزدوری به نام «گلجان وردکی» طرح براندازی افشا و همه دستگیر شدند.»[۳۷]

سید اسماعیل بلخی به مدت ۱۵ سال در زندانی باقی ماندند، اما در سایه مبارزات خستگی ناپذیر او و سایر آزادی خواهان دولت در اوایل دهه چهل خورشیدی مجبور به دادن یک سری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی شده، گام‌هایی به سوی دموکراسی برداشته قانون اساسی جدیدی را تدوین نمود که در آن برای اولین بار سلطنت دیکتاتوری به سلطنت مشروطه تغییر یافت و

اعضای خاندانی سلطنتی از شرکت در امور اجرایی منع شدند و تفکیک قوا، مشارکت عمومی، حقوق شهروندی، آزادی‌های محدود سیاسی و اجتماعی، وجود پارلمان و انتخابات آزاد به رسمیت شناخته شد.

مطبوعات در دوره صدار شاه محمود:

در جوامع دموکراتیک، مطبوعات «قوه چهارم» نامیده می‌شود که عنصر مهم دموکراسی شمرده می‌شود، این عنصر در افغانستان در سال پنجم صدارت شاه محمودخان با تصویب قانون جدید مطبوعات به میان آمد.[۳۹] شاه محمودخان در اثر اقدامات سیاسی تا حدی در میان عامه مردم کسب شهرت کرد و حتی به عنوان «پدر دموکراسی» ملقب گردید. بعداز اختناق سیاسی و سرکوب وحشت بار حکومت‌هاشم خان، اینک شاه محمودخان به یک رشته دگرگونی‌های اساسی دست زد و در سال ۱۹۵۰م دومین قانون مطبوعات را که برای جراید غیر دولتی اجازه انتشار و آزادی محدود می‌داد، به تصویب رساند.[٤٠] با تصویب قانون مطبوعات جراید غیر دولتی از قبیل «انگار»، «ندای خلق»، «وطن»، «نیلاب»، «ولس» و «آئینه» دست به نشر زدند. نشریه‌های دولتی مانند: پامیر، صدای ملت، پیام افغان، الفبا و ژوندون، نیز در مرکز و ولایات کشور آغاز به نشر کردند. این نشریه‌ها کانون‌های پرورش افکار سیاسی یک نسل در کشور گردید. نسل سیاسی پرورش یافت که بعدها در رویدادهای سیاسی - اجتماعی دهه دموکراسی (۱۹٦۳-۱۹۷۳م) نقش برجسته ی ایفا کردند. آگاهی و اطلاعات مردم و نسل جوان افغانستان در ارتباط با مفاهیم حزب سیاسی و مبارزه سیاسی سازمان یافته، به وسیله همین نشریه‌ها گسترش پیدا کرد. دومین قانون در شرایطی در افغانستان نافذ گردید

که کشور بار دیگر آبستن تحولات سیاسی – اجتماعی شده بود. تصویب این قانون نه تنها زمینه فعالیت محدود نشریه‌های غیر دولتی را به وجود آورد؛ بلکه در جهت دیگر روشنفکران و رده‌های آموزش دیده کشور عملاً آماده شده بودند تا هسته‌های سازمان‌های سیاسی خود را پایه‌گذاری کنند.

در دوران شاه محمود خان نخستین‌بار نشریه‌های حزبی در کشور به وجود آمد. میر محمدصدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر می‌نویسد: «هرچند این هرسه جمعیت [ویش زلمیان، حزب وطن، خلق]، اصولاً از دموکراسی به شکل دولت شاهی مشروطه طرفداری می‌کردند؛ اما از نگاه اسلوب و نحوه تبلیغات تفاوت‌های بارزی در بین ایشان به نظر می‌رسید. به این معنی که مضامین «وطن»، و «ولس» معتدل و استدلالی و طرز بیان «ندای خلق» تند جذباتی بود، در حالی که «انگار» اسلوب خاصی نداشت.»(۴۱)

اما عمر این فعالیت‌های دموکراتیک به اندازه ای کوتاه بود که به زحمت می‌توان این تصور را از ذهن دور کرد، که نکند این نمایش دموکراسی، از جانب دربار برای این آزمایش بوده، تا خودش را از این بابت آسوده خاطر کند. که اگر بعداز هفده سال ترور روشنفکران و اعمال اختناق سیاسی بر آنان، باز آنان را توان سربلند کردن باشد، آنان را سرکوب کند. بالاخره شاه محمود ملقب به «پدر دموکراسی» چهره واقعیش را با دور افکندن نقاب از چهره دموکراسی آشکار کرد. در سال ۱۹۵۱م همه جراید مستقل ممنوع گردید و به دنبال آن تمام رهبران احزاب با عده ای کثیری از روشنفکران بدون هیچ‌گونه محاکمه‌ی راهی زندان‌های تنگ و تاریک شدند و تمام نشریه‌ها بدون هیچ گونه دلیل قانونی به وسیله دولت ممنوع گردیده؛ احزاب و

سازمان‌های سیاسی نیز منحل گردیدند. دولت بر این هم بسنده نکرده شماری از عضای رهبری سازمان‌ها و احزاب سیاسی را دستگیر و به زندان افکند.

شاه محمود خان همچنین قانون مطبوعات آزاد را لغو کرده مانع انتشار جراید آزاد شد، فعالیت‌های سیاسی مطبوعاتی را ممنوع ساخت و افراد مطرح در این عرصه چون سیداسماعیل بلخی، دکتر محمودی، غلام محمدغبار، محمدسرورجویا، میرمحمدصدیق فرهنگ و عده ی دیگر مانند ایشان را به زندان انداخت. با آنکه عمر چنین مطبوعات در چارچوب قانون تصویب شده کوتاه و به مشکل به یک سال می‌رسید، اما این جراید آزاد توانستند سرآغاز گروه‌های سیاسی شوند، افکار چپ و راست را جریان سازی کنند و به این صورت آزادی فردی و مبارزه برای تبار مقام انسانی در افغانستان به درجه دوم و سوم قرار گیرد.[٤٢] بدینگونه تا ده سال دیگر در دوره صدارت داودخان، افغانستان از مطبوعات آزاد، احزاب و سازمان‌های سیاسی بی بهره باقی ماند.

## ۳. صدارت در دوره محمد داود

شاه محمودخان در پی فشارهای داود و یارانش مجبور به استعفا شد[٤٣] و صدارت به محمدداود که پیش از این در سمت وزیر دفاع ایفای نقش می‌کرد، سپرده شد. در آن زمان سفیر آمریکا طی یک تحلیلی برای مقامات کشورش چنین نوشت: «اگر داود در ساحه اقتصادی از همکاری عبدالمجید زابلی استفاده نماید، امکان آنست که از شاه محمود، موفقتر شود. در ساحه اجتماعی، او پیرو هاشم خان عمویش خواهد بود که با هرگونه آزادی خواهی مخالف است، اما در ساحه بین المللی مانع بزرگی در راه حل قضیه پشتونستان

خواهد بود.»[٤٤]

با این وجود وقتی محمدداود روی کارآمد «در اولین بیانیه خود که از رادیو کابل ایراد کرد از پشتونستان نام برد و بدین ترتیب مسأله پشتونستان را به عنوان محور اصلی سیاست‌های دولت خود قرار داد.»

محمدداود در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی هرگونه آزادی و اندیشه دموکراسی را نادیده گرفت، به دموکراسی باور نداشت، توجه او مانند سایر رهبران دیکتاتور در کشورهای «جهان سوم» به مدرنیزه کردن نهادهای دولتی و نظام اقتصادی کشور بدون دموکراتیک کردن ساخت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن معطوف بود. به زمان امروزی «دولت» برای داود خان همه چیز، اما «جامعه» هیچ بود. به هرحال او در مدرنیزه‌کردن کشور در حوزه‌های نظامی و اقتصادی به نتایج درخور توجه دست یافت، به ویژه فراهم کردن مقدمات‌سهم گیری زنان در امور اجتماعی از دستاوردهای مثبت دوران صدارتش محسوب می‌شود. اما دوام و شدت خفقان فضای سیاسی و زندانی کردن روشنفکران، منع نشر جراید و احزاب سیاسی و پیشه کردن سیاست قوم‌گرایانه، از جمله ادامه رسم و منع ورود بقیه اقوام به نهادهای دولتی و مکتب حربی، عوامل ناپسندی بودند که دستاوردهای مثبت او را تحت الشعاع قرار می‌داد. داود پایه حکومتش را بر استبداد داخلی و جنگ طلبی خارجی استوار ساخت.

در سال ۱۹۵۸م اردو با سلاح‌های جدید شوروی مسلح شدند. در چنین فصلی بود که «سردار محمدداود خان نخست وزیر وقت افغانستان، ژنرال ارتش این کشور را احضار کرد تا به ایشان اعلام کند که دربار خواستار

کشف حجاب قطعی از زنان است.»[٤٥]

اقدام محمدداودخان آن حساسیت دوره امان الله خان را نداشت. دلیل آن این بود که شرایط جدید به خصوص شرایط معیشتی چنین ایجاباتی را فرا روی همگان قرار داده بود. از سوی دیگر، تعدادی از زنان در کارخانه چینی سازی و در خط هوایی آریانا مشغول کار شده بودند. اما اعلان رسمی آن، آخرین برنامه‌ی که دولت آن را در جشن استقلال به شمول زنان ژنرال‌ها و... به مرحله اجرا گذاشت. در قندهار شورشی به راه افتاد، اما از آن جای که اردو به قول آتاتورک، پشتوانه این طرح بود، شورش به شدت سرکوب شد.

دوره داود برای روشنفکران، آزادی خواهان عموماً، و برای روحانیون خصوصاً دوره اختناق و دهشت بود. رژیم داود از روحانیونی که در سیاست مداخله می‌کردند به شدت تنفر داشت و زندانی می‌کرد. شیخ مجددی، از تحصیلکردگان «الازهر» مصر که خطابه‌های او دولت را آزرده خاطر ساخته بود، به بهانه این که تصمیم به سنگباران نمودن «خروچّف» گرفته بود، روانه زندان شد در حالیکه اصل قضیه واقعیت نداشت.

داودخان مانند هاشم خان به آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی احزاب، حقوق شهروندی، حقوق مدنی اعتقاد و باور نداشت از همین جهت مطبوعات و احزاب در دوره او متکی بر نظام استبدادی بود و دیدگاه‌های روشنفکران و نیازهای مردم در آن مجال بازتاب نداشت.

## پی‌نوشت‌های فصل اول:

۱. مری لوئیس کلیفورد، ترجمه: مرتضی اسعدی، سرزمین و مردم افغانستان، انتشارات علمی و فرهنگی آموزش عالی،۱۳٦۸، ص ۱۸۲.

۲. محمدعلی پیام، نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان، ارگان نشراتی سید جمال الدین، چاپ اول ۱۳٦٤، ص ۱۲٦.

۳. دکتر عبدالقیوم سجادی، جامعه شناختی افغانستان، قم، دفترتبلیغات اسلامی، ص ۷۸.

٤. دکترعبدالهادی حائری، فصلنامه مطالعات تاریخی، ص ۱٤۸.

۵. شهرت بنگیالی، شاه سابق محمد ظاهر شاه، مترجمین دکتر کامکار و ن.نشاط، کابل، کابل میوند، ۱۳۷۹، ص ٤.

٦. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۵۲، (به کوشش حشمت الله خلیل).

۷. میرمحمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ٦۵۳.

۸. همان.

۹. همان، ج ۲ ، ص ٦۵٦.

۱۰. عبدالمجیدناصری، جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۲۲٤.

۱۱. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۸٤.

۱۲. حقجو، میرآقا، افغانستان و مداخلات خارجی، انتشارات مجلسی، تهران ۱۳۸۰، ص ۵۷.

۱۳. محمدعلی بهمنی قاجار، اختلافات ارضی افغانستان با پاکستان، انتشارات مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، تهران ۳۸۰، ۱چاپ اول، ص٤۹.

۱٤. محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ٦۵٤.

۱۵. تقی واحدی، دیروز و امروز احزاب افغانی، (مقاله)، فصلنامه خط سوم، ص ٩٦.

١٦. آ.د.داویدف، افغانستان مسایل جنگ و صلح، ترجمه: عزیز آریانفر، انتشارات بهرام، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۵.

۱۷. محمدحلیم تنویر، تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان، ص ۱۳۰.

۱۸. میرمحمدغبار، پیشین، ص ۲٤۰.

۱۹. بصیراحمددولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص ۳۰.

۲۰. میر محمد غبار، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲۱. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج ۲، ص ۲٥٤.

۲۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ٦٦۳.

۲۳. میرغلام محمدغبار، پیشین، ج ۲، صص ۲٥٤-۲۵۵.

۲٤. میرغلام محمد غبار، پیشین، ص ۲۵۱.

۲۵. بصیراحمددولت آبادی، پیشین، ص ۳۰.

۲٦. میرصدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ٦٦٤.

۲۷. محمدوحید بینش، پیشین، ص ۱۷٦.

۲۸. فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ٦٦٤.

۲۹. همان، ص ٦٦٤.

۳۰. فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ٦٦۵.

۳۱. غبار، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۹.

۳۲. فرهنگ، پیشین، ص ٦٦۵.

۳۳. غبار، پیشین، ص ۲٦۱.

٣٤. همان، ص ٢٦١.

٣٥. میرآقاحقجو، افغانستان و مداخلات خارجی، ص ٥٨.

٣٦. اسماعیل اکبر، گفتگو، فصلنامه خط سوم، ص ١٢٥.

٣٧. خسرو شاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، ص ١٢٢.

٣٨. نهضت‌های اسلامی، پیشین، ص ١٢٤.

٣٩. کاندیدا اکادیمسین مرحوم محمد ابراهیم عطایی، ترجمه: دکتر جمیل الرحمن کامگار، نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان، بنگاه انتشاراتی میوند، کابل، ١٣٨٣، ص٣٢٥.

٤٠. فرهنگ، پیشین، ص ٦٦٣.

٤١. فرهنگ، پیشین، ص ٦٦٣.

٤٢. محمدحلیم تنویر، تاریخ روزنامه نگاری در افغانستان، ص ١٣٢.

٤٣. آندره بریگو و الیویه روا، ترجمه: ابوالحسن سرومقدم، جنگ افغانستان، مشهد، آستان قدس رضوی، ١٣٦٦، ص ٤٩.

٤٤. محمدعلی بهمنی قاجار، اختلافات ارضی افغانستان با پاکستان، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، چاپ اول، ص ٤٩.

٤٥. مری لوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ١٣٦٨، ص ١١٠.

# فصل دوم:

## شکل‌گیری سلطنت مشروطه
## یا دموکراسی

## شکل‌گیری سلطنت مشروطه یا دموکراسی

در سال ۱۹٦۳م درپی اختلافاتی که میان ظاهرشاه و داودخان که در آن زمان صدر اعظم بود، به وجود آمد. ظاهر شاه وی را عزل و خود رأساً حکومت را در دست گرفت.(۱) در این زمان سی سال از سلطنت محمدظاهرشاه و حکومت واقعی عموها و پسرعمویش می‌گذشت. استعفای محمدداوود برای پادشاه موقعیتی بوجود آورد تا برای اولین بار زمام امور را به دست خود بگیرد و نوعی نظام مشروطه را در کشور ایجاد کند. در اینکه چه دلایلی سبب کناره گیری محمدداوود شد و شاه با این کار چه هدفی داشت، نظرات و دیدگاه‌های متعددی مطرح شده است.

دکتر حسن شرق، از یاران نزدیک سردار داود، بر این باور است که داوودخان نامه ای به ظاهرشاه نوشته بود مبنی بر ارائه دموکراسی و... و چون جواب نشنید، استعفا داد. این مسأله ممکن است یکی از دلایل استعفا و شاید آخرین مسأله ای باشد که میان صدر اعظم و شاه پیش آمد، ولی بدون شک علت واقعی نیست. شاید یکی از علت‌های واقعی این بوده که ظاهرشاه که استبدادگری‌های داوود را دید، چنین فکر کرد که احتمال دارد مردم به تروریسم و دیگر حرکات افراطی روی آورند و شاید دوباره صحنه‌های

خونین دوران پدرش (محمدنادرشاه) تکرار شود. در سایه این اندیشه حکومت و زمامداری از داود به افراد غیر از خاندان شاهی منتقل شد.

«تعیین دکتر محمدیوسف به حیث صدر اعظم و فرمان شاه جهت تجدید نظر به قانون اساسی برای دموکراسی کردن کشور تأثیرات شگرف و بس عظیمی را در میان کافه مردم خصوصاً قشر روشنفکر به وجود آورد. و تمام مقام معنوی و محبوبیت شاه را از اینکه دیگر اعضای خاندان شاهی حکومت نخواهد کرد و شاه به حیث سمبل وحدت باقی خواهد ماند، به نزد مردم بیشتر از تصور بالا برده بود و... در راه دموکراسی شدن کشور روز شماری داشتند.»[۲]

پس از استعفای محمدداوود خان، ظاهر شاه ابتدا وظیفه صدارت را به دکتر عبدالظاهر پیشنهاد کرد، اما وی از پذیرش آن خود داری کرده به بهانه‌یی از قبول آن طفره رفت . سپس این موضوع با محمدیوسف خان در میان گذاشته شد و ایشان آمادگی خود را برای اجرای آن ابراز داشت.[۳] دکتر محمد یوسف تحصیل‌کرده آلمان بود و در کابینه محمدداوود به حیث وزیر معادن و صنایع انجام وظیفه می‌کرد. از مهم‌ترین خصوصیات وی این بود که به خانواده سلطنتی تعلق نداشت.

کابینه دکتر یوسف در سال **۱۹٦۳**م اعلان گردید[٤] که چهارده عضو داشت و از اشخاصی تشکیل شده بود که هرچند مستقیماً به خانواده شاهی منسوب نبودند، اما مورد اعتماد شاه و خانواده اش به شمار می‌رفت[٥] .

دکتر یوسف علاوه بر آزادی تعدادی از روشنفکران و آزادی خواهان ، حل اختلاف با پاکستان و گسترش روابط با همسایگان، اقداماتی را در جهت

ایجاد فضای باز سیاسی انجام داده مهم‌ترین اقداماتی را که وی در این جهت انجام داد به قرار ذیل بود:

### ۱. تدوین قانون اساسی

اولین اقدام دکتر یوسف بعد از تشکیل کابینه، توظیف کمیته هفت نفری جهت تسوید یا تهیه پیش نویس قانون اساسی بود.. کمیته مذکور با همکاری یک فرانسوی بنام «لوی فوژیر» کار تهیه پیش نویس قانون اساسی را آغاز کرد و پس از یک سال آن را به انجام رسانده در اختیار مجلس وزراء قرار داد[۶]. مجلس وزرا آن را به کمیسیونی سپرد تا قبل از ارائه به لوی جرگه مورد بررسی قرار دهد و جرح و تعدیل‌هایی در آن انجام دهد.کمیسیون مزبور روی موضوعات مختلف از جمله محدودیت برای خاندان شاهی، مسأله رسمیت زبان دری، حقوق و آزادی‌های مردمی، حقوق شهروندی، آزادی مطبوعات و احزاب، نقش مذهب در قانونگذاری و قضا و مفکوره استقلال قضایی، موضوعاتی بودند که بحث‌های زیادی راجع به آن صورت گرفت و بعداز بحث و جدل‌های زیاد با تعدیل که در متن پیشنهادی صورت گرفت، آماده ارائه به لوی جرگه گردید[۷].

ماده ۲٤ این قانون در مورد اشتغال اعضای خانواده سلطنتی در پست‌های مهم بود. هر چند تصویب این اصل گام مهم به شمار می‌رفت و «کشککی» آن را قدم مهم برای دموکراسی عنوان می‌کند، اما خود وی اذعان می‌دارد که همین اصل هم نتوانست مانع از مداخلات خانواده شاهی در بسیاری از امور مهم مملکتی گردد. رقابت شدید در دربار بین داماد شاه (سردار

عبدالولی) و محمد داود (پسر عمو و شوهر خواهر شاه) رو به گسترش بود و هر کدام با نفوذ خود بر دولت فشار وارد می‌کردند[۸].

اما مسأله دوم، اختیارات شاه بود که دموکراسی و حکومت مشروطه را کلاً زیر سؤال می‌برد. در قانون اساسی شاه فرد غیر مسئول اما با اختیارات بسیار گسترده شناخته شده بود. شاه محور قدرت محسوب می‌شد.[۹] کابینه و رئیس آن، پارلمان و... همه تحت نفوذ و سلطه او قرار داشتند. هاشم میوندوال در نشریه مساوات می‌نویسد:

شاه در برابر آنچه انجام می‌دهد مسئول نیست، این حکومت است که نزد شورا مسئول است، پس وظایف پادشاه ماهیت سمبلیک دارد، اما واقعیت این نبود و میوند وال در هنگام صدرات خودش هم از این طرز برداشت خود، نتوانست استفاده مطلوب نماید. چنانکه «جان پولاس» می‌نویسد:

«با وجود تغییرات عمده در قانون اساسی ۱۹٦٤م به نفع مردم، قدرت زیادی در اختیار پادشاه نگهداشته شد.»[۱۰]

لوی جرگه ٤٥٤ نفری در ۱۸ سنبله ۱۳٤۳هـ‌ش-۱۹٦٤م دایر گردید و کار بررسی قانون اساسی جدید را آغاز کرد. سر انجام لوی جرگه تاریخی در ۱۸ سنبله (۱۳٤۳-۱۹٦٤) در عمارت سلام خانه ارگ دایر شد.

پس از ده روز بحث و جدل در تاریخ ۲۹ سنبله ۱۳٤۳ هـ.ش مطابق با ۲۰ سپتامبر ۱۹٦٤م قانون اساسی جدید توسط ٤٥٤ نماینده به تصویب رسید و ده روز بعد در ۹ میزان ۱۳٤۳ - اول اکتبر ۱۹٦٤ این قانون از سوی ظاهرشاه توشیح شده رسماً به مرحله اجرا گذاشته شد.[۱۱]

تصویب قانون اساسی موجی از شادی در میان روشنفکران داخل ایجاد

کرد. به نوشته فرهنگ، تصویب قانون اساسی درسال ۱۹٦٤م، به تناسب قوانین سابق در افغانستان و نسبت به قوانین اساسی سایر کشورهایی که در راه رشد قرار داشتند مثل (ایران و پاکستان)، گامی به سوی دموکراسی بود.[۱۲] لوئی دوپری محقق آمریکایی این قانون اساسی را «بهترین قانون اساسی در کشورهای اسلامی» خوانده است.[۱۳]

این قانون در بردارنده یازده فصل و صدو بیست وهشت ماده بود و بر مبنای دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، حقوق شهروندی، حقوق مدنی، آزادی مطبوعات و احزاب، تفکیک قوای سه گانه تدارک یافته بود. طبق این قانون برای نخستین بار قوای سه گانه (مقننه، مجریه و قضائیه) از هم تفکیک و حدود و اختیارات خانواده سلطنتی محدودتر شد و از اشغال سمت و مقام‌های کلیدی به وسیله آنان منع قانونی به عمل آمد. این قانون دو بار در سال‌های ۱۳٤۷ و ۱۳٤۹ مورد بازبینی قرار گرفت و بخش‌های بدان افزوده شد.

در پی آزادی‌هایی که قانون برای انتشار جراید در نظر گرفته بود، بازار فرهنگی به شدت گرم شد و اندیشه‌های ناسیونالیستی و مارکسیستی در این دوره روز به روز رشد یافت. دانشجویان خط مسکو، بیش از دیگران در صحنه بودند و دانشجویان را در تظاهرات رهبری می‌کردند.

یکی از کارشناسان مسایل افغانستان در مورد قانون اساسی ۱۳٤۳ چنین اظهار نظر کرده است:

«و اما قانون ۱۳٤۳-۱۹٦٤م روی هم رفته گام بالنسبه بلندی در انفاذ یک قانون امروز به شمار می‌رفت. آقای «آئین» محسنات و معایب آن قانون اساسی

را چنین بر شمرده است: مسلم است که این قانون تغییرات مهمی را در زندگی سیاسی، اداری، فرهنگی، اجتماعی و عدلی افغانستان وعده داد. اعضای خاندان سلطنتی از ادعا و اشغال عهده‌های رسمی عالی که سابقاً حق طبیعی خود می‌شمردند باز داشته شدند. قضا از حکومت مجزا گردید و پارلمان به صفت یک شعبه مستقل عرض وجود کرد. بین شریعت و پرنسیب‌های حقوقی جدید موازنه و هماهنگی مناسبتری ایجاد گردید. برائت ذمه حالت اصلی شناخته شد و تثبیت حالت جرمی وظیفه انحصاری محکمه قرار گرفت.» [۱٤]

قانون اساسی ۱۳٤۳ از امتیازات فراوانی نسبت به قوانین اساسی قبلی برخوردار بود و همانطور که ذکرش رفت در زمینه‌های مختلف گام‌های بلند و مهمی برداشته بود. قانون اساسی مصوب ۱۳۱۰هـ ش – ۱۹۳۱م در زمان نادرشاه حقوق شهروندان را برابر قوه‌های اجرایی و قضایی روشن نساخته بود، ولی در قانون اساسی نوین در سال ۱۳٤۳هـ.ش تصویب گردید، در آن حقوق و آزادی‌های مردم تا اندازه ای چشمگیر گنجانیده شد؛ بدین معنی که قوای سه گانه به شیوه ای روشن از هم جدا و از به کارگیری وابستگان به خاندان پادشاهی جلوگیری و حق آزادی بیان و تشکیل اجتماع به مردم اعطا گردید. [۱۰] برابر همین قانون برای نخستین بار «چهار نماینده زن به عضویت مجلس عوام» و یک زن به عضویت مجلس اعیان انتخاب شدند. اگر چه قانون، سخنی از حق نمایندگی زنان به میان نیاورده بود، ولی «با اعطا و تضمین حق رأی برای همه شهروندان بالای بیست سال، این حقوق رأی دهندگی

بالطبع به زنان نیز تعلق یافت.» [۱۵] از رهگذر همین ویژگی‌ها است که کارشناسان تاریخ افغانستان این دوره را «دوره مشروطیت»، و روزگار «دموکراسی» یا «دهه قانون اساسی» نامیده اند. [۱۶]

## ۲. برگزاری انتخابات

یکی از اصول بنیادی و اساسی حکومت دموکراسی، مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، شان به صورت مستقیم یا با واسطه است. در نظامی که انسان از استقلال، آزادی و حمایت قانون برخوردار است، باید خود در تعیین سرنوشتش نقش داشته باشد. این سهم باید به صورت مسقیم تجلی یابد، ولی به سبب کثرت جمعیت و نبود امکان مشارکت مستقیم آحاد جامعه در تصمیم گیری‌های سیاسی و اجتماعی، اصل نمایندگی یا مشارکت بالواسطه به عنوان مناسب ترین راه مشارکت در تصمیم گیری‌های ملّی پذیرفته شده است. به این معنی که با توجه به نفوس و میزان جمعیت کشور به حوزه‌های متعدد تقسیم گردیده و مردم با انتخاب نماینده دلخواه خود برای پارلمان و شورای ولایتی یا محلی حق مشارکت در تصمیم گیری‌های سیاسی اعمال می‌نمایند.

بر همین اساس، در کشورهای دموکراتیک حتی کشور توتالیتر پارلمان دومجلسی یا تک مجلسی منتخب یا انتصابی وجود دارد و اصل نمایندگی از مردم و حاکمیت ملی را به نحوی به نمایش می گذارد. پارلمان یا شورای ملی، به مثابه عالی‌ترین مظهر اراده مردم و حاکمیت نیرویی است که به وضع قواعد و مقررات به منظور جهت بخشیدن به روابط اجتماعی و زیر قالب کشیدن و حد و مرز گذاردن آنها می‌پردازد و حق و تکلیف افراد و گروه‌ها را به گونه

منجز و روشن ترسیم می‌کند.(۱۷)

از دیگر دستاوردهایی مهم قانون اساسی ۱۹٦٤م برگزاری انتخابات پارلمان بود. پس از تشکیل پارلمان، دکتر یوسف خط مشی و اعضای کابینه خود را به ولسی جرگه معرفی نمود. مرحوم صدیق فرهنگ که خود یکی از اعضای کمیته تدوین قانون اساسی بوده است می‌نویسد:

«در تاریخ اول اکتبر ۱۹٦٤م مرادف با ۹ میزان ۱۳٤۳هـ.ش قانون اساسی جدید افغانستان با توشیح شاه تصویب شد و یک سال بعد ۱۹٦۵م انتخابات پارلمان برگزار شد و به حکم ماده چهل دو، قوه مقننه مرکب از دو مجلس بود با عنوان «ولسی جرگه» و «مشرانوجرگه». اعضای ولسی جرگه تماماً انتخابی بودند، لیکن در مشرانوجرگه یک سوم اعضا بر مبنای یک نفر از هر ولایت از جانب مردم انتخاب می‌شد و یک سوم اعضا به طور غیر مستقیم از طرف جرگه‌های ولایات تعیین و یک سوم دیگر را پادشاه تعیین می‌کرد.»(۱۸)

از تاریخ ۹ سپتمر کار انتخابات ۲۱٦ نفر اعضای ولسی جرگه آغاز و در ۲٤ سپتمبر خاتمه یافت. این انتخابات آزادترین و منصفانه ترین انتخابات در تاریخ افغانستان بود، این مطلب را علاوه بر افغانان، ناظران خارجی نیز تصدیق کردند.

این پارلمان را نیز نمی‌توان پارلمان به معنای واقعی آن، با تناسب اقوام و قبایل از تمام ولایات نام برد، اما می‌توان اولین گام به سوی اندیشه دموکراسی در پارلمان قلمداد کرد که اعضای آن ظاهراً با آرایی مردم انتخاب می‌شدند.

### ۳. ساختار سیاسی مبتنی بر تفکیک قوا

یکی از اصول مهم ثبات سیاسی و یکی از مؤلفه‌های دموکراسی، اصل تفکیک قوا می‌باشد. این اصل سه گونه اقتدار در تصمیم، اجرا و قضا را از یکدیگر جدا می‌کند. این سه اقتدار همان قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضائیه است که در قانون اساسی ۱۹٦٤م به وضوح دیده می‌شود. لزوم تفکیک این سه اقتدار مبتنی بر این اصل است که با توجه به طبیعت خودخواه نفس انسانی اصولاً نباید این سه اقتدار در اختیار فرد یا یک قوه قرار گیرد. اگر هرسه اقتدار در اختیار یک قوه باشد، تصمیم اتخاذ شده لازم الاجراست و قضاوت حق یا ناحق بودن آن با تصمیم گیرنده یا مجری می‌باشد که در اصل هرسه یک شخصیت را تشکیل می‌دهند. چنانچه اقتدار تصمیم گیری و اجرا در اختیار یک قوه باشد و اقتدار قضا در اختیار قوه دیگر، در این حال قوه اول دنبال سیاست‌های اجرایی خواهد رفت که مطلوب وی است نه الزاماً به مصلحت جامعه. اگر چنانچه اقتدار قضا و اجرا در اختیار یک قوه باشد و تصمیم گیری در اختیار قوه دیگر، در این حالت تصمیمات قوه مقننه به مرحله اجرا در نمی‌آید و قوه مرکب به دلیل همراه نمودن قوه قضائیه با خود به موضوعه قوه مقننه تن در نمی‌دهد. در حالت آخر چنانچه اقتدار قضا و تصمیم گیری در اختیار یک قوه باشد و اجرا در اختیار قوه دیگر، عملاً قوه مجریه از تضمین‌های کافی در اجرای وظایف خود که از طریق قوه مرکب به وی تکلیف می‌شود بر خور دار نخواهد بود. این بحث کوتاه به سادگی اهمیت تفکیک قوا را در یک نظام سیاسی روشن می‌سازد. هرقدر مرز بین این

سه قوا مشخص تر باشد، کارایی نظام سیاسی از لحاظ رفع خود کامگی هر یک از صاحبان اقتدار فوق بیشتر خواهد شد.

حکومت به مثابه یکی از عناصر تشکیل دهنده و تجلی بیرونی و نماد اقتدار دولت - کشور در برگیرنده مجموعه ای نهادهای فرمانروایی است که هرکدام به وظایف خاصی می‌پردازند.

در تقسیم بندی ارگانیک حکومت سه بخش عمده و اساسی به چشم می‌خورد: ۱. قوه مقننه ۲. قوه اجراییه ۳. قوه قضائیه.

**۱. قوه مقننه**: پارلمان یا شورای ملی افغانستان نمایندگان همه مردم این کشور را در بر می‌گرفته است. پارلمان در این سالها دو مجلس داشت؛ اعضای مجلس عوام (وُلُسی جرگه) که از طریق رأی گیری آزاد و عمومی، برای یک دوره چهار ساله انتخاب می‌شدند. این مجلس ٢١٦ عضو داشت که خودشان یک نفر را از میان خود به ریاست آن بر می‌گزیدند. اعضای مجلس سنا (یا مشرانوجرگه) نیز به این ترتیب تأمین می‌شد. یک سوم آنها را شخص شاه منصوب می‌کرد، یک سوم دیگر بر گزیدگان شوراهای ایالتی و بقیه مستقیماً توسط مردم ولایات انتخاب می‌شدند. دوره نمایندگی همه اعضای این مجلس پنج ساله بود. این مجلس می‌بایست کلاً ٤٨ عضو می‌داشت، و رئیس آن از طرف شاه منصوب می‌شد.(۱۹)

قانون اساسی ١٩٦٤م تصریح می‌کرد که نخست وزیر، وزرا، قضات، افراد نیروی مسلح، مقامات و کارمندان دولت حق عضویت در پارلمان را ندارند. در عین حال، لازم بود که نخست وزیر و شورای وزیران از مجلس عوام، رأی اعتماد بگیرند. تلاشی که در این قانون اساسی برای تلفیق دونظام

وزارتی آمریکا و انگلیس به عمل آمده بود، مشکلات فراوانی در تفسیر این قانون به وجود آورد.

مطابق قانون اساسی مزبور، وقتی پارلمان کشور در حال اجلاس نباشد، شورای وزیران می‌تواند تصویب نامه‌هایی صادر کند که با توشیح شاه تنفیذ گردیده و صورت قانونی می‌یافت، اما بایستی حد اکثر در فاصله سی روز پس از تشکیل اولین جلسه بعدی پارلمان برای تصویب قطعی بدان ارائه می‌شد.

تصمیمات در هر دو مجلس پارلمان، جز در مواردی که در قانون اساسی به نحو دیگری تصریح شده بود، بر اساس اکثریت آرا اتخاذ می‌شد، و تصمیمات مزبور تنها پس از آنکه به تصویب هردو مجلس و نیز توشیح شاه می‌رسید. حالت قانون می‌یافت.

اگر مصوبه‌های مجلس عوام با مخالفت مجلس شیوخ مواجه می‌شد، کمیته مشترکی از اعضای این دومجلس تشکیل می‌شد تا برای حصول به تصمیمی که مورد تأیید و تصویب هر دو مجلس باشد مذاکره و اقدام کند. اگر چنین کمیته مشترکی نیز نمی‌توانست به تصمیم مورد توافقی دست یابد، در آن صورت ولسی جرگه یک بار دیگر لایحه ای را در آن زمینه تصویب می‌کرد که این بار بدون ارجاع به مجلس سنا یا مشرانوجرگه، و بعداز توشیح حالت قانونی می‌یافت. اگر مشرانوجرگه اعلام نظر نهایی خود را در مورد مصوبه‌های که از مجلس ولسی جرگه بدان ارجاع شده بود، بیش از شش ماه به تأخیر می‌انداخت، مصوبه‌های مزبور پس از این مدت خود بخود حکم قانون می‌یافت. بنابر قانون اساسی مزبور لازم نبود مصوبه‌های مجلس عوام در زمینه بودجه ملی، هزینه‌ها و طرح‌های عمرانی به تصویب مشرانوجرگه نیز

برسد.

بنابر این در حالت‌های فوق العاده تشکیل «لویه جرگه» یا گردهمایی بزرگ ریش سفیدان، اعیان و بزرگان کشور لازم می‌آمد. «لویه جرگه» در طول مدت حکومت محمدظاهر شاه سه بار تشکیل شد: ابتدا در سال ۱۹٤۱م برای حمایت از موضع بیطرفانه حکومت افغانستان در جنگ دوم جهانی، باردیگر در سال ۱۹۵۵م برای بحث و تصمیم گیری در مورد مسأله پشتونستان، و بالاخره بار آخر در سال ۱۹٦٤ برای تأیید و تصویب قانون اساسی جدید.

بنابر قانون اساسی مزبور، تشکیل «لوی جرگه» در موارد و مواقع زیر ضرورت می‌یافت: زمانی که شاه از مقام خود کناره گیری یا وفات می‌کرد و مسأله جانشینی با مشکلاتی بر خورد می‌کرد؛ هنگامی که مجلس عامه علیه صدر اعظم یا شورای وزیران و یا هریک از قضات دیوانعالی اعلام جرم می‌کرد؛ در شرایطی که حالت فوق العاده ای که اعلام شده بود بیشتر از سه ماه طول می‌کشید؛ و بالاخره هرگاه اصلاحیه ای بر قانون اساسی مطرح می‌شد، تصویب آن کلاً بر عهده این لوی جرگه بود.

**۲. قوه مجریه**: بنابر قانون اساسی مزبور، افغانستان می‌بایست همواره به صورت کشور پادشاهی باقی می‌ماند و شاه از خاندان محمدنادرشاه می‌بود. گرچه این قانون اساسی نقش شاه را در کشور محدود کرده بود اما بیشترین اختیارات را به شاه داده بود. وظایف و اختیارات وی عبارت بود از فرماندهی نیروهای مسلح، اعلام جنگ و آتش بس، دعوت به تشکیل لویه جرگه، افتتاح و انحلال پارلمان، توشیح قوانین و صدور فرامین، مذاکره و مبادله پیمان‌های بین المللی، منصوب کردن نخست وزیر و شورای وزیران و نیز قبول استعفای

ایشان، منصوب کردن اعضای غیر انتخابی مجلس سنا(مشرانوجرگه) منصوب کردن (قضات و رؤسای) دیوانعالی کشور و سایر قضات مقامات عالی رتبه کشوری و لشکری، و بالاخره اعلام حالت فوق العاده و خاتمه دادن به آن.

**۳. قوه قضائیه:** بنابر قانون اساسی ۱۳٤۳هـ.ش-۱۹٦٤م قوه قضائیه به صورت یکی از ارگان‌های مستقل حکومت در آمد. طبق ماده ۹۷ «قوه قضاییه به یک رکن مستقل دولت است و وظایف خود را در ردیف قوه مقننه و قوه اجراییه انجام می‌دهد.»[۲۰] قوه قضاییه صلاحیت دارد که بر همه دعاوی و دادخواهی‌هایی که مطابق مقررات قانونی بدان ارجاع شود، رسیدگی نماید. از آن پس، مقررات قانونی مزبور تدریج به نحوی وضع و بیان می‌شد که در آینده بتواند با مسایل امروز متناسب باشد.

دیوانعالی که در سال ۱۳٤٦هـ.ش-۱۹٦۷م تأسیس گردید، مرکب از نه قاضی بود که توسط شاه منصوب می‌شدند، و می‌بایست حداقل سی و پنج سال و حایز شرایط انتخاب شدن برای پارلمان می‌بودند. شاه می‌توانست پس از ده سال به جای هرکدام از این افراد قاضی دیگری را به عضویت دیوانعالی منصوب کند، و پس از آن عضویت این قضات در دیوانعالی، جز در صورت اعلام جرم از سوی پارلمان علیه ایشان، مادام العمر بوده است.

## ۴. آزادی‌های مدنی و احزاب

یکی از نشانه‌های دموکراسی ایجاد فضای باز سیاسی می‌باشد که بر مبنای آن، احزاب، انجمن‌ها و اتحادیه‌های دانشجویی و دیگر نهادهای فکری و فرهنگی می‌توانند در بازار سیاست و فرهنگ، کالاهای خویش را عرضه

کنند. احزاب سیاسی به مثابه یکی از ارکان جامعه دموکراتیک در حیات سیاسی هر کشور از نقش محوری بهره مند اند. کشورهایی که فعالیت احزاب سیاسی در آنها ممنوع است تحت حاکمیت مستبد و دیکتاتور قرار داشته به کشورهای استبداد زده یاد می‌شوند.

«احزاب سیاسی سازمان‌های دایمی اند که وارد معرکه انتخاباتی می‌شوند تا بلندترین مقام قدرت در دولت را به دست آورند... احزاب در تلاش می‌باشند محور قدرت را در دست داشته باشند و به قول «ویبر»، احزاب در خانه قدرت زندگی می‌کنند. به عبارت دیگر حزب گروه شهروندان با آرمان‌های مشترک و تشکیلات منظم و متکی به پشتیبانی مردم است که برای به دست گرفتن قدرت دولتی یا شرکت در آن مبارزه می‌کند.»[۲۱]

احزاب در عرصه نمایندگی از مردم، پرورش و جلب نخبگان، ایجاد اهداف و برنامه‌ها، بسیج مردم برای مشارکت در پروسه سیاسی، سازماندهی حکومت و ایجاد انضباط نقش اساسی و حیاتی ایفا می‌کنند.

سازماندهی و بسیج مردم در انتخابات و جهت دهی رأی و نظرات مردم و ارایه برنامه انتخاباتی بدون موجودیت احزاب سیاسی ناممکن و ناقص به نظر می‌رسد. احزاب‌اند که جامعه‌ی با نفوس و جمعیت زیاد و دیدگاه‌های متفاوت را در محورهای معین گردآورده و به حیات و مبارزه سیاسی معنی می‌بخشند.

با توجه به نقش بنیادی و اساسی احزاب در حکومت، تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان پیش از ۱۳٤۳هـ ش. برابر با ۱۹٦٤م ممنوع بود. قانون اساسی۱۳٤۳هـ .ش-۱۹٦٤م حق تشکیل احزاب سیاسی را پذیرفت و بدنبال آن هردو مجلس «قانون احزاب سیاسی» را، که نحوه و مراحل قانونی تشکیل

احزاب سیاسی را به تفصیل مشخص می‌ساخت، تصویب کردند.[۲۲] با همه این احوال ظاهرشاه قانوناً حق داشت لوایح قانونی را که نخواهد، توشیح و تنفیذ نکند، و با برخورداری از همین حق قانونی، تاپایان حکومت خود قانون احزاب سیاسی را امضا نکرد.[۲۳] همین امر سبب شد که احزاب به صورت غیر رسمی به فعالیت آغاز کنند.

احزاب سیاسی یکی پس از دیگری شکل گرفت احزاب سیاسی راست و چپ به طور غیر رسمی و غیر قانونی فعالیت می‌کردند. با وجود این، گروه‌های سیاسی موجود در کابل در سال **۱۹٦۳**م با مطرح شدن قانون اساسی جدید تحریک شدند و برخلاف قانون اساسی برای خود، تشکیلاتی درست کردند. گروهی از مارکسیست‌ها در اول ژانویه **۱۹٦۵**م حزب دموکراتیک خلق را تشکیل دادند.[۲٤] این حزب با انگیزه به وجود آوردن یک جامعه سوسیالیستی بر پایه افکار مارکسیسم - لنینیسم بنیانگذاری شد.

احزاب دست چپی که از حمایت مالی برخور دار بودند، توانستند خود را منسجم نمایند و اندیشه‌های ناسیونالیستی و مارکسیستی را روز به روز گسترش دهند. اما به نوشته کشککی روشنفکرانی که در تدوین قانون اساسی نقش داشتند از هرگونه ابتکار مؤثر محروم ماندند.

به هر صورت گروه‌ها و احزاب مانند: «حزب دموکراتیک خلق»، «حزب خلق»، «حزب پرچم» «ستم ملی»، «شعله جاوید (حزب دموکراتیک مترقی)» «افغان سوسیال دموکرات»، «صدای عوام»، «مساوات یا جمعیت دموکرات مترقی»، «اتحاد ملی»، «حزب اسلامی» یا «نهضت جوانان مسلمان»، و... با افکار و اندیشه‌های مختلف در این دوره پی ریزی و شروع به فعالیت نمودند.[۲۵]

لیبرال‌ها، محافظه‌کاران، عظمت‌طلبان‌پشتون، سلطنت‌طلبان، مارکسیست‌ها، اسلام‌گراهاو... این دوره به مدت ده سال طول کشید و می‌توان گفت که «دهه قانون اساسی» عصر طلایی تاریخ شکوفایی اندیشه‌های سیاسی در افغانستان بود. در این دوره احزاب و گروه‌های سیاسی اغلب تفکرات سیاسی – ایدئولوژیک داشتند.

احزاب سیاسی در این مقطع به گونه‌ی غیر رسمی و با پشتیبانی برخی از کشورها، تأسیس و فعالیت‌های خود را در سطح سیاسی و تبلیغی در افغانستان آغاز نمودند. کشورهای اتحاد شوروی و چین در رقابت با همدیگر و برتری مارکسیسم – لنینیسم مسکو، همچنانکه در دیگر کشورهای جهان سوم به تشکیل احزاب کمونیستی پرداخته بودند، در افغانستان نیز بنیاد جریانات سیاسی طرفدار خود را پایه‌گذاری کرده از هر جهت در تقویت آن کوشیدند.

گفتنی است در این دوره، گروه‌های سیاسی چپ، راست و اسلامی هرکدام اجازه فعالیت داشتند. «خلق» و «پرچم» دوحزب سیاسی با گرایش به اندیشه مارکسیسم – لنینیسم و «شعله جاوید» با گرایش به اندیشه مارکسیسم – مائوئیسم چین و «مساوات» با گرایش به غرب و گروه‌های اسلامی، هرکدام در عرصه جامعه فعالیت داشتند.

## ۵. آزادی بیان

با آغاز دهه دموکراسی فضای نسبتاً باز سیاسی در افغانستان پدید آمد و از این رهگذر آزادی‌های سیاسی – فرهنگی به طور نسبی، احیا شد. در قانون اساسی ۱۹٦٤م تصویب رسید در ارتباط به مطبوعات و آزادی بیان چنین آمده

است:

«آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد. اجازه و امتیاز تأسیس مطابع عمومی و نشر مطبوعات، تنها به اتباع دولت افغانستان، مطابق قانون داده می‌شود. تأسیس و تدبیر دستگاه عامه فرستنده رادیو و تلویزیون مختص دولت است.[۲۶]

دهه دموکراسی (۱۳۴۳-۱۳۵۲) که در آن پنج نخست وزیر خارج از خاندان سلطنت زمام امور حکومت را در دست داشتند، (دکتر محمدیوسف ۶۵-۱۹۶۳، محمدهاشم میوندوال ۶۷-۱۹۶۵، نور احمد اعتمادی دو دوره ۷۱-۱۹۶۷، دکتر عبدالظاهر (۷۲-۱۹۷۱)، محمد موسی شفیق(۱۹۷۳-۱۹۷۲).[۲۷] یکی از درخشان ترین دوره‌های شکوفایی آزادی بیان و مطبوعات افغانستان بود. در نظام مطبوعاتی این دوره، سه نوع مدیریت مطبوعاتی (دولتی، حزبی، و آزاد[۲۸]) و نیز سه نوع مالکیت مطبوعاتی وجود داشت. به استثنای چند مورد، آزادی بیان، افکار و اندیشه به هیچ بهانه ای محدود نشد، حق انتشار برای همگان به رسمیت شناخته شد و گروه‌های چپ، راست، میانه و اسلامی شکل گرفتند که هریک مطابق مرامنامه و اساسنامه ی خود روزنامه ای را منتشر می کردند، گاه انتقاد از دولت و حکومت امر عادی بود و حتی رفتار و کردار پادشاه مورد نقد قرار می‌گرفت. نظام مطبوعات این دوره یک نظام آزادی گرا بود که در تأمین و تحقق آن کوشش‌های فراوان روزنامه نگاران و نخبگان سیاسی کشور نقش برجسته داشت.

سومین قانون اساسی در شرایطی تصویب گردید که حرکت‌های پنهانی

در جهت شکل گیری اندیشه‌های اسلام سیاسی و اندیشه‌های انقلابی کمونیستی عمدتاً در شهر کابل به وجود آمده بود.[۲۹] هرچند نخستین آثار و نوشته‌های مارکسیستی – لینیستی به زبان‌های دری و پشتو در زمان صدارت شاه محمودخان در افغانستان به گونه پنهانی انتشار یافته بود؛ ولی از این که شاه محمود وعده‌های در جهت دموکراسی داده بود. لذا فعالیت‌های سیاسی احزاب آن دوره عمدتاً بر محور اندیشه‌های آزادی خواهی بر مبنای نظام مشروطیت متمرکز شده بود. می توان گفت در آن زمان اندیشه کمونیستی مجال تبارز مستقیم را نیافت، اما در دهه دموکراسی این اندیشه و اندیشه اسلام سیاسی بیشتر در جامعه گسترش یافت.

هرچند در دهه دموکراسی حلقات سیاسی متمایل به لیبرالیزم و دموکراسی غرب نیز با نشریه‌های خود پا به میدان گذاشتند؛ ولی مجال گسترش بیشتر نیافتند. در این دوره اندیشه‌های سیاسی کمونیستی و اندیشه اسلامی سیاسی بیشتر در میان جوانان رشد کرد و هواخواهانی بیشتری یافت. بسیاری از روشنفکران به این باورند که اگر دموکراسی و مطبوعات، حیات و دوام بیشتری می‌یافت نشریه‌های لیبرال و متکی به اصول نظام دموکراسی در کشور به قوت بیشتری می‌رسید.[۳۰] اما تمامی روزنامه‌های دهه دموکراسی سعی داشتند به نحوی عنوان سیاسی – اجتماعی را در موضوعات خود به همراه داشته باشند.

در این دوره نکته دیگری که چشمگیر است، رشد قابل توجه نشریات ولایات است. در مقطع مورد نظر بسیاری از ولایات چندین روزنامه و مجله را با همان امکانات محدود خویش منتشر می‌ساختند؛ بعضی از مواقع نیز تعدادی

از این نشریات به پایتخت و بالعکس منتقل می‌شدند.

کوتاه سخن آن که عناوین متنوع و متکثر مطبوعات در این دوره، عمدتاً معرف اوضاع سیاسی – اجتماعی افغانستان است. بنابر این، الفاظ ملت، افغانستان، میهن، آزادی، مردم، و... به وفور در اکثریت عناوین روزنامه‌های این دوره نمایان است.

پس از کودتای **۱۹۷۳**م داودخان، آزادی تمام نشریه‌های آزاد و غیردولتی در افغانستان برچیده شد و نظارت شدیدی بر نشریه‌های دولتی اعمال گردید و زندگی دموکراتیک در کشور پایان یافت.

## الف ـ سلطنت مشروطه (تمرکزگرایی زیر چتر قانون)

چنانچه قبلاً اشاره شد، در آستانه جنگ جهانی اول و آغاز مبارزات ضد استعماری، در افغانستان جنبش مشروطه‌خواهی تشکیل و با استقرار دولت امانی، در ابتدا نوعی سلطنت مشروطه جای سلطنت استبدادی گذشته را گرفت. اما به دلایلی که به برخی از آنها اشاره شد، دولت امانی ساقط و خودکامگی و استبداد دوباره حاکم گردید.

با روی کارآمدن محمد نادرخان، شاهد احیای سلطنت خودکامه و موروثی هستیم، اما محمد ظاهر شاه فرزند محمد نادر در سال **۱۹٦۳**م، با بر کنار کردن نخست وزیر نیرومندش حکومت را شخصاً به دست گرفت.[۳۱] پس از استعفای محمد داود و ایجاد تحول در نظام سیاسی کشور و اقداماتی نظیر تدوین و تصویب قانون اساسی، تشکیل مجلس شورای ملی مبتنی بر انتخابات و آرای مردم و معرفی صدر اعظمی که عضو خانواده سلطنتی نباشد،

به شرط گرفتن رأی اعتماد از مجلس، از جمله مهم‌ترین دستاوردهای این دوره به شمار می‌رود. از این دوره که مدت ده سال طول کشید، نویسندگان به عنوان دوره قانون اساسی، دهه دموکراسی و یا حکومت و مشروطه سلطنتی یاد نموده اند.[۳۲] با این اشاره کوتاه تاریخی اکنون به بررسی و بیان ویژگی‌های سلطنت مشروطه در افغانستان می‌پردازیم. بحث را با این پرسش آغاز می‌کنیم که اولاً سلطنت مشروطه چیست؟ ثانیاً آیا با دموکراسی سازگاری دارد؟

سلطنت مشروطه معمولاً به حکومت‌های پادشاهی که پادشاه و فرمانروا خواهان پاسخ مثبت به خواسته‌های مردم خود باشند، گفته می‌شود. این گونه دولت‌ها می‌توانند در تسهیل مقدمات دمکراسی کارساز باشند، از تغییر و تحول حمایت می‌کنند و بر اشراف، کارمندان دولتی، زمینداران و... نیز تأثیر می‌گذارند. در نظام‌های سلطنتی که موروثی اند و قصد ایجاد تحول و دگرگونی دمکراتیک دارند، وظیفه شخص شاه جنبه نمادین به خود می‌گیرد و نقش او غیر سیاسی می‌باشد. پادشاه از لحاظ تشریفات می‌تواند رییس دولت و صدر اعظم را انتخاب کند، اما با مشورت نمایندگان ملت یا بزرگان و نخبگان جامعه و نه با اراده و عزم خودش در پادشاهی مشروط، شاه بیشتر به عنوان سمبل و نماد وحدت ملی تلقی می‌گردد.

پرسش اینجا است در جامعه افغانستان که متشکل از اقوام گوناگون بوده و به خصوص در دوره صدارت محمد داود بر اختلافات قومی و زبانی به نفع گروه قومی حاکم دامن زده می‌شد، طراحان رژیم سلطنتی چگونه و با چه مکانیسمی قصد داشتند، حکومت خودکامه را به مشروطه تبدیل و نظام

سلطنت موروثی را با شیوه حفظ و دموکراسی اداره نمایند؟ در پاسخ به این سؤال ابتدا باید مفهوم و مؤلفه‌های دموکراسی را مورد بحث و بررسی قرار دهیم و سپس به این موضوع مهم بپردازیم که آیا در جامعه ای مانند افغانستان، که قومیت‌ها و گرایشات مختلفی وجود دارد، تحقق نظام دموکراتیک امکان پذیر هست یانه؟

### ۱. دموکراسی

در تعریف دموکراسی عنصر «حاکمیت مردم» و «مردم سالاری» اصل مهم تلقی می‌شود.[۳۳] مراد از مردم یعنی همه کسانی که در یک کشور زندگی می کنند و به گونه برابر حق شرکت در حکومت را دارند، اما ترکیب مردم در سرتاسر تاریخ دموکراسی مورد بحث بوده است. مثلاً در آتن بردگان اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند، ولی جزئی از مردم نبودند و حقوق شهروندی نداشتند.

در گذشته واژه «Demos» به طور ضمنی به توده‌ها هم اشاره داشت و دموکراسی را حکومت فقیران می‌دانستند. تنها در قرن بیستم است که دموکراسی به عنوان خواست و اراده اکثریت شهروندان واجد شرایط مورد توجه قرار گرفته.

اما این سؤال همچنان باقی است که در حکومت دموکراسی تا کجا می‌توان خواست‌های اقلیت جامعه را نادیده گرفت؟

ابهام درباره مقوله حاکمیت کمتر از ابهام درباره مفهوم مردم نیست. در دموکراسی‌های قدیم تصمیم گیری به صورت مستقیم در مجلس «Eclecia»

صورت می‌گرفت، اما در دموکراسی‌های نوین نمایندگانی که در فواصل زمانی مشخص انتخاب می‌شوند تصمیم می‌گیرند، پس حاکمیت مردم غیر مستقیم است.

با توجه به مطالب فوق تعریف دموکراسی دشوار می‌گردد؛ به خصوص برای ما که دنبال تعریفی از دموکراسی برای جامعه چند قومی خود هستیم. اکثر دانشمندان علوم اجتماعی، تقسیم جامعه به گروه‌های قومی را مانع تحقق دموکراسی می‌دانند. به نوشته جان استوارت میل: دموکراسی در جوامع چند قومی تقریباً ناممکن است، به خصوص اگر این گروه‌ها اختلاف زبانی هم داشته باشند.[۳٤] ایشان معتقد است برای تحقق دموکراسی حداقل وفاق و همبستگی اجتماعی لازم است، اما در جوامع چند قومی، وفاق از حداقل هم کمتر است.

به نظر میل حذف تفاوت‌های قومی با چهار شکل قابل تحقق است: ۱- کشتار قومی، ۲- اخراج، ۳- تجزیه و ٤- جذب.[۳۵]

متأسفانه دو شیوه اول هم در سطح جهان و هم در کشور ما سابقه دارد.

معمولاً نظام‌های دیکتاتوری برای بقای خود به این شیوه‌ها متوسل می‌شوند. و اقدام به تصفیه‌های خونین قومی، نسل کشی و کوچ اجباری می‌کنند که در افغانستان نیز این امر مسبوق به سابقه است. شیوه سوم یعنی تجزیه، متضمن تقسیم جغرافیایی است. عیب تجزیه جغرافیایی (به خصوص در افغانستان) این است که گروه قومی که بتوان به آن‌ها خودمختاری داد در یک منطقه و محدوده و به صورت یکپارچه حضور ندارند. گروه‌های قومی به صورت پراکنده و مخلوط بسر می‌برند.

چهارمین روش، جذب فرهنگی است، یعنی در آمیختن گروه‌های قومی مختلف و ایجاد گروه قومی همگن. اکثر کشورهای دارای گروه‌های قومی مختلف در دوران استعمارزدایی و ملت سازی از این شیوه استفاده کردند. پایه سیاست‌های ملت سازی بر این فرض استوار است که قومیت امر انعطاف پذیر، سازگار شدنی و قابل تغییر است و سیاستمداران عمدتاً از آن به عنوان بسیج سیاسی استفاده می کنند. این نظر در مقابل دیدگاه کسانی قرار دارد که هویت قومی را مشخصه موروثی و تغییر آن را بسیار دشوار می‌دانند. اینها قومیت را یک امر ازلی و داده شده فرض می کنند. طرفداران نظریه ملت سازی، قومیت را یک پدیده ساخته شده و ابزاری که مخلوق رهبرانی سیاسی است می‌دانند.

حال ببینیم محمد ظاهر با چه شیوه قصد تحقق دموکراسی را داشت؟ پس از استعفای محمد داود، دکتر محمد یوسف از جانب شاه مأمور تشکیل کابینه گردید. انتخاب او که فرد تحصیل‌کرده و غیر عضو خاندان سلطنتی بود، نشانگر تحول در ساختار قدرت به شمار می‌رفت.

## ۲. احزاب سیاسی

از مؤلفه‌های نوسازی و مدرنیته در دنیای جدید عقلانی شدن تمایز ساختاری و مشارکت سیاسی می‌باشد. بدون شک احزاب سیاسی در این پروسه نقش بسیار سازنده و مهم دارند، احزاب مشارکت سیاسی را سازمان می‌دهند. مخالفت با احزاب سیاسی در جوامع در سیر نوسازی معمولاً از جانب سه گروه صورت می گیرد:

۱. محافظه کاران؛ چون حزب را مغایر با ساختار موجود می‌دانند، از دید

محافظه کاران احزاب بدعتی هستند که ذاتاً قدرت سیاسی نخبگان مبتنی بر وراثت، منزلت اجتماعی، مالکیت زمین را تهدید می‌کند. پادشاه حاکم هم وجود احزاب را به منزله معارضه با قدرت خودش می‌بیند. پادشاه خود را به عنوان پدر ملت و برتر از احزاب می‌داند و می‌نمایاند که به هیچ حزبی وابسته نیست. به گفته «دوروژه» یک رژیم بدون احزاب، ضرورتاً یک رژیم محافظه کار است.[۳۶]

۲. دومین مخالف احزاب دستگاه اداری یک کشور در حال نوسازی می‌باشد. الگوی نوسازی او الگوی دیوانسالاری است. هدف او کارآیی اداری و حذف کشمکش‌ها است.

۳. سومین دسته مخالف احزاب کسانی هستند که به اشتراک سیاسی مستقیم به سبک «روسویی» باور ندارند. آنها معتقداند ساختار موجود اداری برای برآوردن نیازها کفایت می‌کند. پس یک محافظه کار حزب را در تضاد با سلسله مراتب موجود می‌نگرد، یک مدیر اجرایی حزب را مخالف حکومت عقلانی و یک مردم گرا مخالف اراده مستقیم مردم می‌داند.

به نوشته فرهنگ انتخابات پارلمانی زمینه شکل گیری احزاب را فراهم ساخت.[۳۷] ستادهای انتخاباتی به خصوص در شهرهای بزرگ علاوه بر معرفی کاندیدای مورد نظر خود، سعی نمودند هسته‌های احزاب سیاسی را به وجود آورند. قانون اساسی اجازه فعالیت احزاب را تأیید نموده، اما نحوه فعالیت به قانون احزاب واگذار گردیده بود. قانون احزاب سیاسی را، شاه هرگز توشیح نکرد و همین امر سبب شد که احزاب به صورت غیر رسمی به فعالیت بپردازند.

## ب ـ ویژگی‌های احزاب سیاسی در افغانستان

در یک نگاه کلی می‌توان برخی از ویژگی‌های احزاب و تشکل‌های سیاسی در افغانستان را این گونه بر شمرد:

### ۱. تمرکزگرایی

به دلیل ساخت قدرت در افغانستان، احزاب، دنبال تمرکز قدرت و اقتدار بوده، تمام توانایی، ظرفیت و شخصیت حزب، در وجود شخص رهبر خلاصه می‌گردید.

اگر رهبر توانایی و کنترل متمرکز حزب را نمی‌داشت، امکان انشعاب زیاد پیش بینی می‌شد. اگر رهبر صحنه را ترک می‌کرد، حزب از هم می‌پاشید. نمونه این ادعا حزب زرنگار یا حزب اتحاد ملی و یا وحدت ملی به رهبری استاد خلیل ا... خلیلی شاعر و نویسنده کشور است. در دوره مورد بحث این حزب در پارلمان بیشترین کرسی را تصاحب کرد انتخابات سال ۱۹٦۵م حزب از سلطنت حمایت می‌نمود و اعضای آن را عمدتاً کارمندان بلند پایه دولتی تشکیل می‌داد. به نوشته فرهنگ مرام حزب محافظه کارانه با گرایش اسلامی بود.(۳۹) در زمان صدرات میوندوال استاد خلیلی به عنوان سفیر افغانستان در جده منسوب شد و حزب او نیز از میان رفت.(٤٠) همچنین می‌توان از حزب مساوات یا جمعیت دموکراتیک مترقی که رهبری آن را میوندوال به عهده داشت، نام برد. این حزب در سال ۱۹٦٦م به وجود آمد و نشریه مساوات ارگان نشراتی آن بود. مرام حزب حمایت از سوسیالیسم تکاملی از طریق دموکراسی پارلمانی اعلام شده بود. با استعفای میوند وال از صدرات، اکثر اعضا، حزب را ترک کردند و حزب از هم پاشید.

### ۲. انشعاب

از احزابی که پس از تأسیس به سرعت به انشعاب کشیده شد، می‌توان از حزب افغان ملت یا جمعیت سوسیال دموکراتیک یاد کرد. رهبری حزب با غلام محمد فرهاد مشهور به (پاپا) شهردار کابل بود و مرام حزب حمایت از افغانستان کبیر. اکثر نویسندگان، این حزب را با باورهای برتری طلبی زبانی و نژادی می‌شناسند. حزب پس از مدتی انشعاب و فدا محمد فدایی که یکی از اعضای حزب بود، از حزب جدا و نشریه ملت را منتشر نمود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان اندک زمانی پس از تأسیس در سال ۱۹٦۷م به دو جریان منشعب شد؛ خلق و پرچم. حزب خلق با گرایش به اندیشه مارکسیستی نشریه خلق را منتشر می‌نمود که به نوشته «کشککی» اکثر مضامین آن شبیه و حتی برگرفته از نوشته‌های کمونیست‌های حزب توده ایران و کمونیست‌های تاجیکستان بود.[٤١] جریده پرچم که تا آخرین روزهای نظام شاهی بدون مصادره منتشر می‌شد، از حمایت کارمندان بلند پایه حکومتی برخوردار بود.[٤٢] هرچند اختلافات ایدئولوژیک و شیوه مبارزه به عنوان عامل انشعاب مطرح گردیده است، ولی اختلافات قومی قبیله ای و به خصوص اختلاف سلایق را نمی‌توان در انشعاب این حزب از نظر دور داشت.[٤٣] معمولاً احزاب ضعیف در کشورهای جهان سوم به خصوص در مرحله نوسازی به: ۱ـ دامن زدن به فساد و عدم کارایی دستگاه دولتی، ۲ـ ایجاد تفرقه و تنش در افزایش کشمکش‌های گروهی در جامعه، ۳ـ بی ثبات نمودن کشور متهم می‌شوند.

### ۳. وابستگی به خارج

احزاب با توجه به وابستگی‌های فکری و مالی شان، متهم به حمایت خارجی و آماده ساختن کشور برای نفوذ بیگانگان گردیدند. حزب دموکراتیک نوین (شعله جاوید) که توسط اعضای خانواده محمودی رهبری می‌شد و به نوشته کشککی: «به خصوص در دوره انقلاب فرهنگی چین فعال بود.»[٤٤] یکی از آنها بود حزب دموکراتیک خلق افغانستان (هر دو جناح خلق و پرچم) به اتحاد جماهیر شوروی وابسته بود و حزب مساوات یا جمعیت دموکرات مترقی به آمریکا «جرج آرتی» دلیل اقبال و جوانان به احزاب چپی به خصوص در سال ١٩٦٨م را بیشتر درگیری و تجاوز آمریکا به ویتنام ذکر می‌کند.[٤٥] اما نباید فراموش کرد که ساختار استبدادی چندین قرن در افغانستان و بی عدالتی، تبعیض، ستم، اختناق و... ناشی از آن از یکسو و شعارهای فریبنده احزاب چپی از طرف دیگر در جذب جوانان به تشکل‌های چپی مؤثر بوده است.

به نوشته فرهنگ، نهضت اسلامی قوی‌ترین حرکتی بود که در دهه دموکراسی بوجود آمد.[٤٦] جریان اسلام گرا در دانشگاه کابل توسط اساتید و دانشجویان تحت عنوان «نهضت جوانان مسلمانان» و به نوشته فرهنگ به نام «جمعیت اسلامی» در ١٩٦٤م پدید آمد. انگیزه شکل گیری نهضت جوانان مسلمان در این دوره، گسترش روزافزون اندیشه‌های مارکسیستی و جذب جوانان مسلمان به تشکل‌های چپی خلق پرچم و شعله جاوید بیان گردیده است. برخی معتقدند این تشکل (نهضت جوانان مسلمان) برای اولین بار در

زمان حکومت شاه محمود، به نام حزب ا... توسط مولوی صاحب «قلعه بند»، تأسیس گردید و پس از یک دهه توقف، در سال ۱۹٦٤م دوباره به فعالیت خود همت گماشت. در بحث مربوط به دولت اسلامی، اندیشه مرام، اهداف و فعالیت‌های نهضت اسلامی را بررسی می‌نمائیم.

## ج ـ مطبوعات

در این دوره مطبوعات غیر حکومتی اجازه انتشار یافتند. از ۱۹٦٥م تا ۱۹۷۱م جمعاً ۳۱ نشریه غیر حکومتی مجوز انتشار کسب کردند.[٤٧] نشریات غیر دولتی عمدتاً در مطبعه دولتی به چاپ می‌رسید، لذا حکومت فرصت سانسور نشریات را قبل از چاپ داشت. بخش اعظم این نشریات در کابل منتشر می‌شد.[٤٨]

در ماده اول قانون مطبوعات آمده بود: مطبوعات زمینه را طوری فراهم سازد، تا مردم نظریات و افکارشان را از طریق کلام، نوشته یا تصویر ابراز دارند، اما در عمل حکومت طرفدار انتشار مطبوعات نبود و توجهی به خواسته‌های مطبوعاتی و انتقال پیام مردم نداشت، نگرانی حکومت از انتشار مطبوعات غیر دولتی این بود که بیشترین وقت کابینه صرف این مطلب می‌شد که کدام نشریه علیه حکومت، مطلبی منتشر یا انتقادی را مطرح نموده است. مطبوعات غیر دولتی علاوه بر بی توجهی حکومت مشکل دیگر هم داشتند:

به دلیل فقر اقتصادی، سطح پایین سواد در جامعه و نبود کادر فنی و تخصصی، نشریات نه جاذبه داشتند و نه مردم قدرت خرید. لذا برای رفع مشکل اقتصادی، زمینه‌های وابستگی به افراد یا مؤسسات خارجی فراهم

می‌شد، چنانچه «کشککی» می‌نویسد:

مطبوعات واقعاً فاقد افرادی بود تا آن را پاسبان منافع جامعه قرار دهد.[۴۹]

به همین دلیل برخی اشخاص و مؤسسات خارجی با استفاده از نشریات برای خود تبلیغ می‌نمودند، مطبوعات در راستای رسالت خود جهت ایجاد همبستگی ملی و به وجود آوردن ثبات در کشور هم موفق نبود. مشاجراتی که در پارلمان بر سر مشغله زبان در گرفت، مطبوعات را به جناح بندی‌هایی کشاند که شکننده وحدت ملی و منافع ملی محسوب می‌گردید. از طرف دیگر مطبوعات حکومتی از دخالت خانواده سلطنتی و حکومت مبری نبود. در کابل چهار روزنامه: انیس، اصلاح، هیواد و کابل تایمز، منتشر می‌شد. در ۱۲ ولایت کشور روزنامه وجود داشت.

مطالب مطبوعات را بیشتر اخبار با سلیقه خاص، به دور از تحلیل و روشنگری تشکیل می‌داد. شاه، صدر اعظم و وزرا، اخبار مربوط به سفرها و یا مصاحبه‌های شان را پس از بررسی و کنترل اجازه انتشار می‌دادند.[۴۵] روی همرفته مطبوعات با همه ای اشکالاتی که داشت «در بلند بردن سطح دانش و قضاوت قشر با سواد مردم و آشنایی آنان با افکار و عقاید سیاسی و اجتماعی نقش مهمی ایفا کرد.»[۵۰]

«محمدحلیم تنویر» هم این مسئله را تأیید می کند که روزنامه نگاری نسبت به دوره‌های قبل موقعیت خاص داشت،[۵۱] اما کشککی معتقد است که «مطبوعات نتوانستند از عهده وظایفی که از مطبوعات در یک جامعه دموکراتیک توقع میرود، به در آید.»[۵۲]

### د ـ کابینه در دهه قانون اساسی

در دوره مورد بحث (دهه قانون اساسی) که می توان آن را دوره عبور از نظام خودکامه نامید، ساختار دولت‌ها بسیار شکننده بود، چنانکه در ظرف ده سال کابینه‌ها هر از چند گاهی عوض گردیده و کشور پنج نخست وزیر را تجربه نمود. هرچند افراد دارای سلایقی متفاوت و گرایش‌های مختلف بودند، اما وجه مشترک شان را می‌توان در اطاعت از فرامین سلطنت ذکر کرد. پادشاه قبل از اینکه صدر اعظمی را منصوب نماید، زمینه رأی اعتماد مجلس را فراهم می‌نمود.

نور احمد اعتمادی از نزدیکان سردار محمد داود و از کسانی که در لویه جرگه تصویب قانون اساسی علیه ماده ٢٤ رأی داده بود، از جانب شاه به صدارت منصوب و مأمور تشکیل کابینه گردید. در دوره صدارت او کمونیست‌ها نفس راحت کشیده و مجالس خصوصی با حضور صدر اعظم برپا می‌نمودند.[(٥٣)] اما گروه‌های اسلامی تحت فشار بودند.

چنانکه تحصنی که از سوی تعدادی از علما و روحانیون در اعتراض به توهین نشریه پرچم به مقدسات اسلامی، در مسجد پل خشتی شهر کابل بر پا شده بود، توسط نیروی نظامی شکسته شد و تحصن کنندگان به مناطق روستایی تبعید گردیدند.[(٥٤)]

در دوره تصدی صدارت از سوی دکتر عبدالظاهر، موضوع تقویت زبان پشتو، مشاجرات را در مجلس به وجود آورد. قحطی سالی موجب بروز گرسنگی و تلفات شدید ناشی از آن در غرب و شمال کشور گردید. قیمت

محصولات کشاورزی به خصوص گندم به صورت تصاعدی بالا رفت، حکومت در افکار عامه مسئول این حوادث شمرده می‌شد. شاه با توجه به ناکامی دولت دکتر عبدالظاهر، محمد موسی شفیق را که سمت وزارت خارجه را به عهده داشت، مأمور تشکیل کابینه نمود. به نوشته کشککی شاه فکر می‌کرد پس از چهل سال بهترین فرد را برای صدارت پیدا نموده است.(٥٥)

فرهنگ هم معتقد است، علاوه بر زرنگی، هوشیاری و پر کاری صدراعظم، وقت و زمان نیز با او کمک کرد.(٥٦) روابط شفیق با اعضای پارلمان بسیار حسنه بود. او قصد داشت سیاست خارجی افغانستان را که از زمان صدارت محمد داود به صورت افراطی گرایش به شوروی داشت، به حالت تعادل در آورد.

اولین گام در این راستا روابط حسنه و رفع اختلافات با همسایگان بود. معاهده آب هیرمند با ایران امضاء و از تصویب پارلمان گذشت. مارکسیست‌ها و حتی محافظه کارانی مثل «میوند وال» به مخالفت با این قرارداد برخاستند. به عقیده فرهنگ همین تبلیغات زهرآگین زمینه را برای کودتای محمد داود فراهم ساخت.(٥٧) شفیق همچنین توانست قرضه کشورهای چین، آمریکا، انگلستان، بانک جهانی و... را که برای اجرای برنامه‌های توسعه در افغانستان در نظر گرفته شده بود به تصویب پارلمان برساند. او برای اصلاح سیستم بوروکراسی تلاش‌های زیاد به عمل آورد. در زمینه کاهش بی سوادی مبارزه جدی را با سازمان فرهنگی بین المللی یونسکو و یونیسف آغاز نمود.(٥٨) شفیق چون در خانواده روحانی پرورش یافته بود روابط خود را با گروه‌های

اسلامی تقویت نمود که موجب افزایش نگرانی مارکسیست‌ها شد. ضعف شفیق را عمدتاً در تجمل پرستی مفرط او دانسته اند.[۵۹]

## هـ ـ سیاست‌های اقتصادی

سیاست اقتصادی در این دوره دنباله سیاست زمان حکومت محمد داود بود که با برنامه ریزی، برنامه‌های پنج ساله و اقتصاد مختلط متمرکز شده بود؛ اما این برنامه به دلیل عدم استقبال بخش خصوصی در سرمایه گذاری ناموفق بود و اقتصاد کشور با رکود مواجه گردید.[۶۰] موانعی که بر سر راه سرمایه گذاری خصوصی وجود داشت عبارت بود از:

۱. قیمت بالای ارز خارجی برای واردات کالای خارجی.

۲. رکود صنایع داخلی به دلیل واردات کالای ارزان قیمت خارجی.

۳. بوروکراسی سردرگم و پیچیده و...

فقر شدید اقتصادی و فقدان امنیت دو دست‌آورد مهم این دوره بود، تلاش‌های حکومت به سرمایه‌گذاری در چند شهر بزرگ و ساختن ساختمان‌های شیک توسط کمپنی‌های خارجی خلاصه می‌شد. ورود کالاهای لوکس و غیر ضروری، بی توجهی به صنعت و تولید داخلی، بی توجهی به آموزش برای به وجود آوردن کادرهای فنی و تخصصی و... تمرکز مؤسسات تعلیمی در شهر کابل و چند شهر بزرگ فضای نا امن در مراکز تعلیمی و بی اعتمادی ناشی از تبعیض در این مراکز و...

هرچند پست‌های کلیدی و در رأس آن نخست وزیری از انحصار خانواده سلطنتی خارج گردید و برخی این مسأله را گام بلند در جهت

تخصصی شدن و کارآمدی حکومت عنوان نموده اند؛ چنانچه هانتینگتن می‌نویسد افغانستان را، باید تنها کشوری دانست که نیمی از اعضای یکی از کابینه‌هایش را دارندگان درجه دکتری تشکیل داده بود.[٦١] همانگونه که اشاره شد کابینه‌ها هرگز از دخالت دربار خود را رها نتوانستند و از صلاحیت و اختیاری که مجلس به آنان داده بود استفاده نکردند.[٦٢]

موارد عینی و تاریخی بسیاری وجود دارد که ناقض این مسأله است که برخی از نویسندگان این دوره به عنوان دهه دموکراسی مطرح کرده اند از جمله[٦٣]:

۱. اختیارات گسترده ای که به صراحت در قانون اساسی برای شاه پیش بینی شده بود. و همچنین وی دربرابر قانون و افکار عمومی مسئول و پاسخ‌گو نبود.

۲. عدم وجود آزادی کامل احزاب و فعالیت‌های سیاسی و عدم امکان نظارت نهادهای غیر حکومتی.

۳. بافت و ساختار خاص قدرت و انحصار حاکمیت در دست وابستگان پادشاه.

٤. عدم وجود شرایط برگزاری انتخابات آزاد، برای تعیین رئیس جمهور و...

٥.. عدم استقلال و تفکیک قوا به معنای واقعی.

٦. ضعف و نقص درساختار فرهنگی و فقر آگاهی مردم از حقوق و اختیارات خود.

۷. تحولات پی در پی و نهادینه شدن ساختارهای سیاسی و ضعف

حاکمیت.

۸. اختلاف فکری گروه‌های سیاسی و عدم امکان وفاق و تعامل و هم‌سویی گروه‌های فعال سیاسی.

۹. فرقه گرایی و تنوع و پراکندگی قبایل و فرقه‌های مذهبی.

۱۰. از مجموع آنچه گفته آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که افغانستان در مسیر دموکراسی و برقراری حکومت مشروطه مهار نظام‌های سلطنتی خودکامه، فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر گذاشته و موانع گوناگونی را در این مسیر پیش رو داشته است و در این راه بسیاری از رهبران آزادی خواه با مبارزه و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی آگاهی بخش خود برای تحقق این هدف، رنج‌های بسیاری را متحمل شده اند،[٦٤] ولی هرگز برای رسیدن به این آرمان بزرگ سیاسی و دستیابی به آزادی و حقوق اساسی و نجات ملت از سلطه استبداد، دست از مبارزه و پافشاری بر نداشته اند. این تحقیق با بررسی نوعی تحولات سیاسی دولت‌های سلطنتی پس از نادرشاه در آن نقش داشته اند میزان مشروطه خواهی و قانون گرایی و یا مشروطه گریزی این حکومت‌ها را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است، و با اشاره به اینکه جدی ترین تحولات از نظر سیاسی و تغییرات ساختاری تنها در دوره ظاهرشاه پدید آمده، که بالنسبه به حکومت‌های پیشین گامی بزرگ و ارزشمند به شمار می‌رود، اما علی‌رغم همه اقدامات سیاسی و ایجاد فضای باز، و گرایش به سوی دموکراسی، در این دوره نیز ما شاهد تحقق نظامی کاملاً مردمی و مبتنی بر مؤلفه‌های اصلی دموکراسی نیستیم. در این راه موانع گوناگونی وجود داشته که مانع حصول این هدف مهم و آرمان بزرگ ملت افغانستان شده

است، که در این نوشتار برخی از این موانع را به اجمال مورد اشاره قرار داده ایم. به امید آنکه اندیشمندان و پژوهشگران مطالعات سیاسی به طور مستقل به بازشناسی و تبیین این موانع همت گمارند.[۶۶]

## پی‌نوشت‌های فصل دوم:

۱. ر.ک: هنری برادشر، افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ترجمه شورای ثقافتی جهاد، کابل انتشارات میوند، ۱۳۷۸، چاپ دوم، ص ۲۳.

۲. دکترحسن شرق، کرباس پوش‌های برهنه پا، (خاطرات) چاپ سبا کتابخانه پیشاور، ص ٦٨.

۳. محمدصدیق فرهنگ، پیشین، ص ۷۱۳.

٤. شهرت ننگیال، لویه جرگه، صلح، دموکراسی، شاه سابق محمدظاهرشاه، پاکستان پیشاور، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۹، ص ۳۳.

۵. مری لوئیس کلیفورد، پیشین، ص ۲٤۱.

٦. صباح الدین، کشککی، دهه قانون اساسی، مرکز انتشاراتی میوند، کابل، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۳۲.

۷. فرهنگ، پیشین، ص ۷٤۷.

۸. ماده ۲٤ قانون: اعضای خانواده شاهی وظایف آتی را اجرا نمی‌کنند: ۱- صدر اعظم و وزیر ۲- عضویت شورا. ۳- عضویت استره محکمه.

۹. کشککی، پیشین، ص ۳۸.

۱۰. همان، پیشین، ص ۲۱٤.

۱۱. دولت آبادی، افغانستان و قانون اساسی آینده(مجموعه مقالات)، انتشارات مرکزجهانی علوم اسلامی، قم، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ٥٤.

۱۲. محمدصدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۷۲۷.

۱۳. لویی دوبری، میکفورد، افغانستان، چاپ، ۱۹۹٦م، ص ۵۹۰.

۱٤. عثمان، محمداکرم، کنفرانس قانون اساسی میثاق ملی، کانون مطالعات و

پژوهشهای افغانستان ،لندن، ۱۳۸۲، ص ۵۱.

۱۵. مری لوئیس کلیفورد، پیشین، ص ۸۷–۱۸۵.

۱٦. همان، ص ۲۱۲.

۱۷. ر.ک: صدیق فرهنگ، پیشین، ص ٤۸۲؛ صباح الدین کشککی، دهه قانون اساسی، مرکز انتشاراتی میوند، کابل، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۳٦–۳۷.

۱۸. جعفر، بوشهری، حقوق اساسی به انضمام ترجمه قوانین اساسی فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا و شوروی، تهران، نشر داد گستر، ۱۳۷۰، ص ۸۲.

۱۹. صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، صص ۷۲۱–۷۳۱.

۲۰. همان، ج ۲، ص ۷۳۱.

۲۱. همان، ج ۲، ص ۷۲٦.

۲۲. ابوالحمد، عبدالحمید، مبانی سیاست، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷٦، ج ۱، ص ٤۰۷.

۲۳. ر.ک: صدیق فرهنگ، پیشین، ص ۷۲۹؛ مری لوئیس کلیفورد، پیشین، ۲٤۵.

۲٤. همان، ص ۱۹٦؛ فرهنگ، پیشین، ص ۷۳۱.

۲۵. آنتونی هیمن، افغانستان زیر سلطه شوری، پیشین، ص ۱٤۷.

۲٦. میرآقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجی، ص ۱۵۵.

۲۷. مرکزفرهنگی نویسندگان افغانستان، قوانین اساسی افغانستان، پیشین، ص ۱۳۵.

۲۸. ر.ک: عبدالغفار، فراهی، افغانستان دموکراسی و جمهوریت به کلونوکی، پاکستان پیشاور، کتابخانه دانش، ۲۰۰۳م، چاپ سوم، ص ۸۷–۱۲۳.

۲۹. محمدحلیم تنویر، تاریخ روزنامه نگاری افغانستان، پیشین، صص ۱۵۷–

.۱۹۰

۳۰. پرتونادری، چگونگی رسانه‌ها و اثرگذاری آن‌ها بر رشد بشری افغانستان، سایت انترنت آریایی، www.aryaei.

۳۱. پرتوی نادری، پیشین، ص ۳.

۳۲. هانتینگتن (سامان سیاسی)، پیشین، ص ۲٦۹.

۳۳. صباح الدین کشککی، پیشین؛ همچنین ن.ک: فرهنگ، پیشین و مبارز، پیشین و...

۳٤. , P.۷۰۰. Encyclopedia of Democracy. Martin Lipset,

۳۵. جان استوارت میل، رساله در باب آزادی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳٦۳.

۳٦. همان.

۳۷. موریس، دوروژه، احزاب سیاسی، ص ٤۳٦.

۳۸. فرهنگ، پیشین، ص ۷۳۱؛ همچنین ر.ک: دوبری میکفورد افغانستان ۱۹۹٦۰.

۳۹. فرهنگ، پیشین، ص ۷۳۵.

٤۰. همان، ص ۷٤۹.

٤۱. کشککی، پیشین، ص ۱٦٦. همچنین ن.ک: محمدحلیم تنویر، پیشین، ص ۱٤۳.

٤۲. تنویر، پیشین.

٤۳. فرهنگ، پیشین، ۷۵۸؛ همچنین ن.ک: محمدحلیم تنویر، پیشین، ص ۱٤۲.

٤٤. کشککی، پیشین، ص ۱۷۷.

٤۵. جرج آرنی، پیشین، ص ٦۱.

٤٦. فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۷۵۹.
٤۷. کشککی، پیشین، ص ۱۹۰.
٤۸. فرهنگ، پیشین، ص ۸۷؛ کشککی، پیشین، ص ۱۹۱.
٤۹. کشککی، همان، ص ۱۹۵.
۵۰. همان، ص ۲۰۲.
۵۱. فرهنگ، همان، ج ۲، ص ۷۸۳.
۵۲. تنویر، پیشین، ص ۱۵۷.
۵۳. کشککی، پیشین، ص ۲۰٤.
۵٤. فرهنگ، پیشین، ص ۷۵۷.
۵۵. کشککی، پیشین.
۵٦. همان.
۵۷. فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۷٦۹.
۵۸. همان، ص ۷۷۱.
۵۹. تنویر، پیشین، ص ۹۵.
٦۰. فرهنگ، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۷۳.
٦۱. کشککی، پیشین، ص ۲۰۸.
٦۲. هانتینگتن، پیشین، ص ۳۷۱.
٦۳. صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۹.
٦٤. فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۷۲۷.
٦۵. لویی دوبری، افغانستان، ص ۵۹۰.
**٦٦. هانتینگتن، پیشین، ص ۲٦۹.**

# فصل سوم:

## مطبوعات در سلطنت مشروطه

## مقدمه

این فصل به بررسی وضعیت مطبوعات در افغانستان می‌پردازد، و نقطه‌های آغازین شکل‌گیری فعالیت‌های رسانه‌های نوشتاری و روزنامه نگاری و سایر نشریات را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد، و به صورت مجزا در هردوره سیاسی، نقش و جایگاه مطبوعات و نحوه عملکرد و بازتاب‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی این رسانه مهم و هم چنین نوع واکنش و عکس العمل حکومت‌های گوناگون را نسبت به آزادی اندیشه و بیان مورد ارزیابی قرار خواهد داد. هدف اصلی این فصل اولاً: توجه به درس‌ها و عبرت‌هایی است که می‌توان از این گذشته تاریخی گرفت، ثانیاً: نشان دادن تأثیر رسانه‌ای آگاهی بخش در کنترل و مهار قدرت و هراس نظام‌های سیاسی از قدرت آگاهی توده‌ها و گرفتن این ابزار از دست مردم و برای تداوم حاکمیت خود در فضای اختناق سیاسی و فکری است، ثالثاً: اشاره به لزوم انسجام و وفاق نظر روشنفکران و اصحاب قلم با حفظ تنوع فکری شان در یک امر و هدف مشترک و آن دیکتاتور ستیزی و تلاش برای اعتلای آگاهی عمومی و رشد کشور است. این مشعل آگاهی بخش همچنان که «شمس النهار» شروع شد، کاش مانند خورشید هماره پر فروغ بدرخشد و هرگز به خاموشی نگراید.

هم‌چنین مطالعه وضعیت و تاریخچه مطبوعات در افغانستان، نشان دهنده و خیزش‌ها و فروغ اندیشه‌هایی است که برای نظام‌های مستبد و دیکتاتور و استعمار کننده توده‌ها از هرسلاح و تیغی برّان تر است. آنچه که در این فصل آمده است، کنکاش درباره فروغ‌ها و شعله‌های آگاهی بخشی اصحاب قلم و اندیشه در این دیار استعمار شده و استبداد زده است. مهم ترین انقلاب‌ها و تحول‌ها در همه جوامع بشری، خیزش‌های فرهنگی و آزادی خواهانه بوده است، آزادی اندیشه و بیان اگر در جهت مثبت و در خدمت رشد و اعتلای فرهنگ و سیاست و دین و اقتصاد یک کشور هدایت شود. عامل رشد و تحولات مهم از جمله آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و زمینه ساز رشد در جنبه‌های دیگر نیز خواهد بود.

مطبوعات به عنوان یکی از رسانه‌های ارتباط جمعی، با نفوذ ترین وسیله انتقال خبر و انعکاس نظرات و افکار عمومی است. رسانه به دلیل تنوع و تکثر مطالب و بالتبع قابلیت ارتباط با گروه‌های مختلف، همواره برای تأثیر گذاری بر افکار عمومی — که التفات به آن لازمه‌ی بقای حکومت‌هاست، مورد توجه دولت مردان سیاسی قرار گرفته است. مهم تر آن که رسانه، ضمن انتشار مداوم و منظم اخبار و تبادل افکار در میان تمامی لایه‌های گوناگون اجتماعی، می‌تواند ایفاگر نقش عمودی(انتشار اخبار و افکار میان دولت و ملت) باشد؛ چه آن که این نهاد، تنها رکن رکین، که حافظ و نگهبان جوامع مردم سالار است و می‌بایست پدیده‌ی مردم سالاری را در فرایند تکاملی‌اش از گزند طوفان‌های مطلق نگری با جزمیت، انحصار و استبداد مصون نگه دارد.

با این حال، پدیده‌ی مطبوعات در پاره‌ی موارد نه بستر ساز حرکت افکار عمومی که باعث سکون و ایستایی آن نیز می‌شود. بنابر این، هم در حکومت‌های مردم سالار و هم در حکومت‌های دیکتاتور و توتالیتر، این

پدیده از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار است. همین ویژگی‌منحصر به فرد مطبوعات باعث شده است تا بیشتر مواقع از سوی اقتدار گرایان، به عنوان ابزار تخریب مخالفین به مدد گرفته شود. این نوشتار به صورت گذرا فرایند شکل گیری و تحولات مطبوعات و نشریات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. تا یکی از علل عدم رشد فرهنگ سیاسی را نشان دهد. با مطالعه مطبوعات و روزنامه‌نگاری و سایر نهادهای دموکراسی در افغانستان در ادوار گوناگون سیاسی در طول یک قرن پیش، مؤید این نظریه است که هر کشوری به میزان حق آزادی فکر و اندیشه می‌تواند بر سرنوشت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود حاکم باشد و از ابزار آگاهی و رسانه‌های اطلاع رسانی به هر میزان برخوردار باشد، بهتر می‌تواند از حقوق و آزادی خود صیانت نماید و هر قدر این عرصه و امکان از او سلب شود، فضای اختناق و ظلم و محرومیت بیشتری بر او حاکم خواهد شد. با این نگاه وضعیت مطبوعات از دوره محمدظاهرشاه، صدارت شاه محمودخان، داودخان و دوره استعمار شوروی تا عصر پیروزی مجاهدین را از نظر می‌گذرانیم؛ شاید این نگاه آگاهی بخش و عبرت آموز مانع از تکرار آن تاریخ اندیشه سوز و آزادی ستیز باشد، و عالمان دلسوز دینی، خود همانند سید جمال الدین اسدآبادی در سنگر این جهاد علمی و سیاسی، فضای باز برای رشد و آگاهی همه جانبه افغانستان ترسیم کنند، و برای همیشه مجال اختناق را از نظام‌های ظالم و مستبد سلب کنند.

## بسترشکل‌گیری مطبوعات

ابتدایی ترین فعالیت روزنامه نگاری و کار مطبوعاتی را می‌توان در شکل یادداشت‌ها روزنامه‌های که خط نویسان رسمی یا نیمه رسمی که در

نوشته‌های دستی خود، خبرهای روز را به مردم می‌رساندند و نظر مردم را منتشر می‌کردند؛ مطالبی از پشت پرده بیان می‌نمودند و یا حکایات سرگرم کننده نقل می‌کردند باید جستجو کرد. در این دوره ما شاهد نوشته‌های هستیم که در مدح افراد یا به قصد انتقاد از آن‌ها تهیه می‌شد. نیز به صورت روزنامه‌های دیواری به مردم ارائه می‌گردید. اولین روزنامه از این نوع، روزنامه‌ای موسوم به «آکتادیورنا» است که بر روی دیوارهای شهر قدیم رم چسبانده می‌شد. بدین ترتیب، اولین روزنامه به وجود آمد و اختلاف ظاهری آن با روزنامه‌های امروزی، دست نویس بودن و نداشتن عکس بود. در این میان هرچند به وجود خبر نویسانی در قرن سیزدهم میلادی در انگلستان اشاره شده است، اما از آغاز قرن پانزدهم است که درآلمان و نیز به سبب رواج بانکداری و توسعه بانکداری، نیاز به اطلاعات گوناگون افزایش می‌یابد و خبر نویسان شروع به فعالیت می‌کنند.[۱]

از اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی که صنعت چاپ توسعه واقعی یافت، مطبوعات نیز رفته رفته خصوصیات امروزی را به دست آوردند و انتشارات کتاب‌ها را تحت الشعاع قرار دادند.. این نشریات که ابتدا نظم معینی نداشتند، به زودی به صورت سالنامه، ماهنامه، هفته‌نامه، و سرانجام روزنامه در آمدند.[۲]

از آنجایی که این پدیده در همه جای دنیا مایه دگرگونی اجتماعی شده بود، در افغانستان نیز به زمان سلطنت امیرشیرعلی خان بر می‌گردد. در این دوره برای اولین بار نخستین جریده فارسی بنام «شمس النهار» انتشار یافت.[۳] با سقوط حکومت امیرشیرعلی خان «شمس النهار» نیز به زودی متوقف شد و به تاریخ پیوست و تقریباً ۲۸ سال طول کشید تا «سراج الاخبار»[٤] در سال ۱۹۰٦م ـ ۱۲۸٤هـش به مدیریت مولوی عبدالرؤوف خان مدرس مدرسه شاهی

در کابل به عنوان دومین جریده در تاریخ مطبوعات افغانستان متولد شود. که اما پس از انتشار همان شماره اول متوقف گردید. برخی از مورخان عامل اصلی آن را مخالفت دولت انگلیس با این نشریه ذکر کرده اند.(۵) اما پس از پیروزی مشروطیت دوم و روی کار آمدن محمود طرزی و همفکرانش، مطبوعات کشور تلاش گسترده ای برای نیل به اهداف یاد شده آغاز کردند.

رشد نسبی مطبوعات و نشرات رسانه جمعی در افغانستان از دوره سلطنت امان الله خان سیر صعودی به خود می‌گیرد. بررسی تاریخ مطبوعات کشور نشان می‌دهد که در عصر امان الله خان بیشترین جریده و روزنامه بوجود آمد.(٦)

به گزارش سالنامه افغانستان سال **۱۳۳۷** خورشیدی، در روزگار امیرحبیب الله خان تنها سه جریده در افغانستان چاپ و پخش می‌شده است،(۷) حال آنکه در همان سالنامه دست کم نوزده و برخی **۲۳** روزنامه و جریده بر شمرده شده که در زمان امان الله در دسترس مردم بوده است.(۸)

بوجود آمدن یک نظامنامه مطبوعات در سال **۱۳۰۳**هـ ش-**۱۹۲٤**م و انتشار روزنامه‌های ملی و مردمی به شیوه فراگیر را می‌توان یکی از برجسته ترین گام‌ها در راه آشنایی مردم به شمار آورد. آقای صدیق فرهنگ مهم ترین مطبوعات این دوره را اینگونه بر شمرده است:

نشریه «اتفاق الاسلام» به محرری(۹) صلاح الدین خان سلجوق در هرات، «طلوع افغان» به محرری عبدالعزیز خان در قندهار، «ستاره افغان» به محرری میرغلام محمدالحسینی (بعدها غبار) در جبل السراج، «بیدار» در مزار شریف و «اتحاد مشرقی» در جلال آباد به انتشار آغاز نمودند.»(۱۰)

مطبوعات دوره امانیه با اینکه از جانب دولت تأسیس شده بودند و در واقعیت امر مطبوعات دولتی به شمار می‌آمدند، اما در انتشار مطالب از آزادی

کافی برخور دار بودند و گاه به انتقاد از حکومت می‌پرداختند و در مواردی به حاکمیت حمله می‌کردند و اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان را مورد نقد و پرسش قرار می‌دادند و بر قراری عدالت، آزادی مطبوعات، برقراری نظام پارلمانی و... را خواستار بودند. بدنبال این روزنامه‌ها در سال ۱۳۰۵-۱۹۲٤م نخستین رونامه ملی سراسر کشور به نام «انیس» خود نمایی کرد.[۱۱] که به نوشته قاسم رشتیا، این روزنامه پیش از هر روزنامه دیگر در راه آگاهی و بیداری توده‌های مردم افغان تکاپو کرد. در سال ۱۳۰٦هـ.ش-۱۹۲۷م روزنامه «امان افغان» به صورت روزانه چاپ و پخش می‌شد.

تحولات ذکر شده سبب آن گردید که شیوه ارتباطی افغانستان در اوایل قرن بیستم در نشر افکار و عقاید شان از انحصار شیوه‌های ارتباطات شفاهی قدیمی که شامل: ارتباط فردی، گروهی، سخنرانی، انجمن‌ها و دوره‌ها می‌گردید، خارج گردد. علاوه بر آن از راه‌های دیگر هم مانند نشر کتاب، جزوه و مطبوعات نیز به جمع نظام ارتباطی پیوستند. موضوعی که برای بیشتر افغان‌ها تازگی داشت. در دوره امان الله خان شیوه ارتباطی به هم کمک کردند که جریان ارتباط افغان‌ها با خود و دنیای خارج تسهیل گردد.

نخستین بار دستگاه رادیو و نشرات رادیویی در دوره ی امان الله خان در افغانستان شروع به کار نمودند ۱۳۰۵هـ.ش-۱۹۲٦م اولین کارمند متخصص در این رشته عطاءالله خان بود که جهت آموزش تخنیکی رادیو و دستگاه فرستنده امواج آن در سال ۱۳۰۵ ش. به کشور آلمان فرستاده شد و بعداز دوره ی آموزش کوتاه مدت با دستگاه‌های رادیویی و چندین متخصص و مشاور آلمانی دوباره به افغانستان برگشت.[۱۲] با در نظر گرفتن این نکته که در دوره امانی تعداد خوانندگان و مخاطبان نشریات و رسانه‌های مکتوب به دلیل محدودیت نظام تعلیم و تربیت و قشر شهر نشین، اندک بودند و همین

امر سبب می‌گردید که گستره و دامنه این نوع رسانه‌ها با محدودیت‌های زیادی مواجه گردد، تأسیس رادیو از این حیث که گستره پوشش آن فراتر از اقشار با سواد و آموزش دیده جامعه بود، گام مهمی در سازمان ارتباط جمعی در کشور به حساب می‌آمد و به یک معنی اهمیت آن بیشتر و تأثیر گذاری آن فراتر از نشریات و رسانه‌های مکتوب دانسته می‌شود.

## مطبوعات در دوره سلطنت محمد ظاهر شاه

در دوران سلطنت چهل ساله محمد ظاهر شاه (**۱۹۳۳ـ۱۹۷۳**)[۱۳] افغانستان تجربه‌های گوناگونی را در عرصهٔ مطبوعات پشت سر گذاشته است. چنان که در هفده سال نخستین، دوره صدارت محمدهاشم[۱٤] خان فضای سانسور و دیکتاتور مآبی بر مطبوعات حاکم بود.[۱۵] دراین دوران مقامات نه تنها به کوچکترین انتقادها اجازهٔ نشر نمی‌دادند؛ بلکه ارائهٔ هرگونه نظر و دیدگاه اصلاحی نیز با واکنش‌های شدیدی رو به رو می‌گردید.[۱٦]دراین دوره نام آورترین روزنامه‌نگاران، شاعران نویسندگان و روشنفکران در سلول‌های نمناک زندان دهمزنگ، زندان سرای موتی، زندان ارگ و دیگر زندان‌های کشور پوسیدند.

با این حال در سال **۱۹۳۹**م ریاست مستقل مطبوعات پایه گذاری گردید.[۱۷] این امر هرچند می‌توانست دست‌کم تأثیر خوبی در جهت رشد مطبوعات کشور داشته باشد؛ ولی حکومت از این نهاد بیشتر بر بنیاد اهداف سرکوبگرانهٔ خویش استفاده کرد. یعنی بیشتر به حیث وسیله نظارت متمرکز و هم آهنگ بر مطبوعات از آن کار گرفت.

اقدام قابل توجه دیگر در این زمینه ایجاد مدیریت عمومی آژانس اطلاعاتی باختر بود که در چارچوب ریاست مستقل مطبوعات به کار آغاز

کرد. با ایجاد آژانس اطلاعاتی باختر برای نخستین بار افغانستان این امکان را به دست آورد تا به گونهٔ منظم اطلاعاتی را از داخل و خارج کشور به دست آورد. از این که در کشور هیچ گونه منبع اطلاع رسانی مستقل و نشریه‌های آزاد وجود نداشت، بناً از تمامی اطلاعات و خبرهایی که به افغانستان می‌رسید؛ تنها خبرهای موافق با سیاست‌های دولت امکان نشر می‌یافت.

به گونه فشرده می‌توان گفت قانون حاکم بر مطبوعات و رادیو همانا ذوق سیاسی و سلیقه‌های شخصی محمدهاشم خان بود که بیرحمانه با هر نوع آزادی بیان مخالف بود.

با این حال پس از جنگ جهانی دوم با تغییراتی که در سطح جهان و منطقه رو نما گردید دیگر دشوار به نظر می‌آمد که افغانستان بتواند یک چنین شرایط و فضای اختناق را تحمل کند. چنین بود که هاشم خان کنار زده شد و شاه محمود خان عموی دیگرشاه با یک رشته سیاست‌های تازه به کرسی صدارت تکیه زد.

## دومین تجربه مطبوعات آزاد در افغانستان

دومین قانون مطبوعات در سال ۱۹۵۰م در شرایطی در افغانستان نافذ گردید که کشور بار دیگر آبستن تحولات سیاسی ـ اجتماعی شده بود.(۱۸) مطابق این قانون که در آن اجازه نشر جراید آزاد داده شده بود، زمینه فعالیت نشریات آزاد فراهم شد. این گام بلند برای آزادی بیان و اندیشه، با آغاز جنبش‌های آزادی خواهی در جهان از یکسو و پدیدآمدن حلقه‌های روشنفکری در داخل از سوی دیگر بود. لذا زمینه‌ای این فضای باز هم داخلی بود، هم فشارهای خارجی. در این دوره برای اولین بار، جنبش‌های آزاد فکری دارای تشکل سیاسی می‌شوند و احزاب چپ‌گرا و جریانات

روشنفکری غرب‌گرا شکل می‌گیرد، و فعالیت مطبوعات گوناگون جانی تازه می‌گیرد.[۱۹]

انفاذ این قانون نه تنها زمینهٔ فعالیت محدود نشریه‌های غیر دولتی را به وجودآورد؛ بلکه در جهت دیگر روشنفکران و رده‌های آموزش‌دیدهٔ کشورعملاً آماده شده بودند.[۲۰] تا هسته‌های سازمان‌های سیاسی خود را پایه‌گذاری کنند.

نشریه‌های «انگار»، «ندای خلق»، «وطن»، «نیلاب»، «ولس»، و «آیینه»، مطبوعات آزاد و غیر دولت این دوره به شمار می‌آیند که در شهر کابل به نشر می‌رسیدند. نشریه‌های دولتی «پامیر»، «صدای ملت»، «پیام افغان»، «الفبا»، و «ژوندون» نیز در این دوره در مرکز و ولایات کشور به نشرات آغاز کردند که بیانگر دیدگاه‌ها و سلیقه‌های سیاسی ـ اجتماعی دولت بود.

همانگونه که پیش از این اشاره شد، در این دوره در افغانستان تلاش‌هایی نیز در جهت ایجاد احزاب و سازمان‌های سیاسی به وجود آمده بود. چنان‌که «ویش زلمیان» یا جوانان بیدار، نخستین حلقه سیاسی بود که در کابل پایه‌گذاری گردید.

نشریه «انگار» به مدیر مسؤولی فیض محمد انگار و «ولس» به مدیریت مسؤولی «گل پاچا الفت» ارگان‌های نشراتی ویش زلمیان بودند.

حزب یا حلقه سیاسی وطن نشریه وطن را به مدیر مسؤولی میر غلام محمد غبار انتشار می‌داد. همین‌گونه نشریهٔ ندای خلق ارگان نشراتی حزب خلق بود که به صاحب امتیازی دکتر محمودی و مدیر مسؤولی عبدالحمید مبارز آغاز به نشر کرد.

با دریغ که تجربهٔ مطبوعات آزاد در این دوره عمر درازی نداشت و به سال۱۹۵۱م[۲۱] نه تنها دروازه‌های تمام این نشریه‌ها بدون هیچگونه دلایل

قانونی به وسیلهٔ دولت بسته شد؛ بلکه احزاب و سازمان‌های سیاسی نیز منحل گردیدند. دولت به این هم بسنده نکرده، شماری از اعضای رهبری سازمان‌ها و احزاب سیاسی وطن، خلق و ویش زلمیان را دستگیر و به زندان افگند. بدینگونه تا ده سال دیگر در دوره صدارت داودخان، افغانستان از مطبوعات آزاد، احزاب و سازمان‌های سیاسی بی بهره باقی ماند.(۲۲)

با این حال در دوران صدارت داود خان نیز نه تنها نشریه‌های دولتی گذشته به کار خود ادامه دادند؛ بلکه نشریه‌های دولتی دیگری چون «کابل» «تایمز»، «هیواد»، «ستوری»، «سره میاشت»، «افغانستان»، «پیام حق»، «تعلیم و تربیه»، «الفلاح»، «آریانا»، «کانو او صنایعو» و «مهری» در کابل و بعضی از ولایات کشور به جریان افتادند. باید یاد آوری کرد داود خان نیز مانند هاشم‌خان به آزادی مطبوعات و آزادی بیان اعتقاد و باوری نداشت.(۲۳) به همین جهت مطبوعات در دوره او متکی بر نظام استبدادی بود و دیدگاه‌های روشنفکران و نیازهای مردم در آن مجال بازتاب نداشت.

## ویژگی‌های مطبوعات دوره صدارت شاه محمود خان

در دوران شاه محمود خان نخستین بار نشریه‌های حزبی درکشور به وجود آمد. وآزادی مطبو عات و احزاب سیاسی در افغانستان به وقوع پیوست.(۲٤) میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر می‌نویسد: «هرچند این هر سه جمعیت [ویش زلمیان، حزب وطن و حزب خلق] اصولاً از دموکراسی به شکل دولت شاهی مشروطه طرفداری می‌کردند؛ اما از نگاه اسلوب و نحوه تبلیغات تفاوت‌های بارزی در بین ایشان به نظر می‌رسید. به این معنی که مضامین «وطن» و «ولس» معتدل و استدالی و طرز بیان «ندای خلق» تند و جذباتی بود. درحالی که «انگار» اسلوب خاصی نداشت.»(۲۵)

این نشریه‌ها کانون‌های پرورش افکار سیاسی در کشور به شمار می‌رفت، توانستند یک نسل سیاسی در کشور را پرورش دهند. نسل سیاسی پرورش یافته به وسیله این نشریه‌ها بعداً در رویدادهای سیاسی ـ اجتماعی دهه دموکراسی (۱۹٦۳ـ۱۹۷۳)[٢٦] نیز نقش برجسته‌ی داشتند. آگاهی و اطلاعات مردم و نسل جوان افغانستان در ارتباط با مفاهیم حزب سیاسی و مبارزه سیاسی سازمان یافته به وسیله همین نشریه‌ها دست کم در میان اقشار آموزش دیده کشور گسترش پیدا کرد.

## دهه دموکراسی و پیدایش نشریه‌های آزاد اندیش

در سومین قانون اساسی افغانستان که به سال ۱۹٦٤م نافذ گردید؛ در ارتباط به مطبوعات و آزادی بیان چنین آمده است:

«آزادی بیان از تعرض مصون است. هر انسانی حق دارد مطابق احکام قانون، به طبع و نشر مطالب، بدون ارائه قبلی آن به مقامات، بپردازد. اجازه و امتیاز تأسیس مطابع عمومی و نشر مطبوعات، تنها به اتباع دولت افغانستان، مطابق قانون داده می‌شود. تأسیس و تدبیر دستگاه عامهٔ فرستنده رادیو و تلویزیون مختص دولت است.»[۲۷]

سومین قانون اساسی در افغانستان در شرایطی نافذ گردید که حرکت‌های پنهانی درجهت شکل‌گیری اندیشه‌های اسلام سیاسی و اندیشه‌های انقلابی کمونیستی عمدتاً در شهرکابل به وجود آمده بود.

هرچند نخستین آثار و نوشته‌های ایدئوژیک مارکسیستی ـ لنینیستی به زبان‌های فارسی دری و پشتو در زمان صدارت شاه محمود خان در افغانستان به گونه پنهانی انتشار یافته بود؛ ولی از این که شاه محمود وعده‌هایی در جهت تحقق دموکراسی داده بود، بناءاً فعالیت‌های سیاسی احزاب آن دوره عمدتاً

برمحور اندیشه‌های آزادی‌خواهی و دموکراسی بر مبنای نظام مشروطیت متمرکز شده بود.

می‌توان گفت درآن زمان اندیشه کمونیستی چندان مجال بروز و ظهور مستقیم را نیافت، اما در دهه دموکراسی این اندیشه و اندیشه اسلام سیاسی بیشتر در جامعه گسترش یافت.

در زمان صدارت ده ساله داود خان مناسبات افغانستان با اتحاد شوروی بیشتر از هر زمان دیگر نزدیکتر گردید که این امر نیز در پیدایش احزاب و جریان‌های با اندیشه‌های کمونیستی نقش مهمی داشت.

هرچند در دهه دموکراسی حلقات سیاسی متمایل به لبرالیسم و دموکراسی غرب نیز با نشریه‌های خود پا به میدان گذاشتند؛ ولی مجال گسترش بیشتری نیافتند. این احزاب و سازمان‌ها جهت نشر اندیشه‌های سیاسی، ارگان‌های نشراتی خود را به وجود آوردند.

## وضعیت مطبوعات در دهه دموکراسی

در این دوره علاوه بر نشریه‌های دولتی در مرکز و ولایات بیش از سی نشریه غیر دولتی در شهر کابل به چاپ می‌رسید. در کلیت نشریه‌های این دوره را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. مطبوعات دولتی
۲. مطبوعات حزبی
۳. مطبوعات آزاد

مهم ترین نشریه‌های غیر دولتی (حزبی و آزاد) که در شهر کابل به نشرمی رسیدند، عبارت بودند از: «وحدت»، «پیام امروز»، «افغان ملت»، «خلق»، «مردم»، «مساوات»، «پیام وجدان»، «پرچم»، «صدای عوام»، «شعله جاوید»،

«ترجمان»، «صبا»، «کمک»، «کاروان»، «خیبر»، «گهیح»، «پروانه»، «هدف»، «جبهه ملی»، «پکتیا»، «سپیده دم»، «افغان ولس»، «اتحاد ملی»، «روزگار»، «افغان»، «ندای خلق»، «ملت»، «افکار نو»، «پیکار و شوخک».[۲۸]

همان گونه که گفته شد در این دوره اندیشه‌های سیاسی و اید ئولوژیک کمونیستی و اندیشه سیاسی اسلام بیشتر در میان جوانان رشد کرد و هواخواهانی بیشتری یافتند. بسیاری از روشنفکران افغانستان به این باور اند که اگر دموکراسی و مطبوعات آزاد عمر درازتری می‌داشت و نشریه‌های لیبرال و متکی به اصول دموکراسی در کشور به قوت بیشتری می‌رسید، بدون تردید نشریه‌های ایدئولوژیک سرانجام برای چنان نشریه‌هایی جای خالی می‌کردند؛ ولی به سبب کوتاهی عمرمطبوعات آزاد چنین نشد.

این دوره برای مطبوعات افغانستان تجربه بسیار مهمی به شمار می‌آید؛ اما این دولت مستعجل دیر نپایید و سرانجام داود خان با همکاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در نتیجه یک کودتای نظامی قدرت را در کشور قبضه کرد و بدین‌گونه یک بار دیگر مطبوعات آزاد و دموکراسی در افغانستان سرکوب گردید. چنان که در دوران داود خان نه قانون مطبوعات در کشور وجود داشت، نه پارلمان و نه آزادی‌های مدنی.

## تأثیر گذاری فرهنگی و سیاسی مطبوعات این دوره

در این دوره در افغاستان نشریه‌های ایدئولوژیک پدید آمد. اندیشه‌های کمونیستی علاوه بر محمل‌های دیگری که داشت، به وسیله نشریه‌های خلق، پرچم و شعله جاوید در جامعه پخش می‌گردید. این نشریه‌ها هواخواهان زیادی داشتند. بسیاری از جوانان از مطالب نشراتی این نشریه‌ها به عنوان مهم‌ترین مواد آموزشی در جهت فراگیری تئوری‌های کمونیستی استفاده

می‌کردند. در جهت دیگر نشریه گهیح برای جوانانی که اندیشه‌های اسلام سیاسی را دنبال می‌کردند نیز چنین موقعیتی را داشت.

مقاله‌های ایدئولوژیک و بحث‌های داغ سیاسی بیشتر در مطبوعات این دوره به چشم می‌خورد. امّا بیشتر این بحث‌ها و جدل‌ها نه در جهت رسیدن به یک تفاهم اجتماعی ـ سیاسی؛ بلکه بیشتر برای کم‌ارزش نشان دادن اندیشه‌ها و شخصیت‌های مخالف سیاسی دور می‌زد. چنین بحث‌هایی با چنین روحیه‌ی روز به روز شکاف میان حلقات روشنفکر جامعه را بیشتر می‌ساخت. نتایج ناگوار چنین بحث و جدل‌های تخریبی را در دوره‌های بعدی می‌توان به روشنی دید. چنان‌که زمانی حزب دموکراتیک خلق در نتیجه یک کودتای خونین در اپریل ۱۹۷۸م به قدرت رسید حتی دو جناح خلق و پرچم که در حقیقت دو شاخه از یک تنه بودند، نتوانستند یکدیگر را تحمل کنند، چه برسد به این که احزاب و جریان‌های سیاسی دیگرتحمل شود.

نشریه‌هایی هم که در محدوده اندیشه اسلام سیاسی تبلیغات می‌کردند، روحیه جوانان وابسته به این اندیشه را چنان پرورش می‌دادند که آن‌ها جوانان دیگر را کمونیست می‌پنداشتند. این نشریه‌های آزاد و غیردولتی هرگز نتوانستند در یک فضای کاملاً دموکراتیک به عنوان اعضای جامعه مدنی با یکدیگر همکاری کنند. در میان آن‌ها روابط غیر دوستانه‌ی حاکم بود. چنان‌که هر بار که یکی از این نشریه‌ها به وسیله دولت تعطیل می‌شد؛ نه تنها نشریه‌های دیگر از آن دفاع نمی‌کردند؛ بلکه این امر سبب خشنودی آن‌ها نیز می‌گردید. شاید همین امر بود که با وجود این همه نشریه و موجودیت قانون اساسی، روزنامه نگاران نتوانستند انجمن صنفی خود را به وجود بیاورند. این امر را می‌توان بزرگ‌ترین نقطه ضعف مطبوعات این دوره به شمار آورد.

## زبان و ادبیات روزنامه‌های این دوره

ادبیات، شعر و داستان سیاسی در مطبوعات این دوره بیش از هر زمان دیگری چهره می‌نماید. در همین سال‌ها اکثر نشریه‌ها و به خصوص نشریه‌ها، حزبی و آزاد، بیشتر به شعر سیاسی اهمیت می‌دادند و از آن به حیث یک وسیله مبارزه استفاده می‌کردند. قابل توجه این که بخش عمده شعرهای سیاسی در اوزان نیمایی سروده می‌شد و انتشار چنین شعرهایی در جهت دیگر سبب گسترش بیشتر شعر نیمایی در میان نسل جوان و هواخواهان این نوع شعر گردید.

مطبوعات افغانستان در این دوره به منابع اطلاع‌رسانی بین‌المللی مطبوعات و رسانه‌های کشورهای دیگر توجه بیشتری نشان داد و این امر سبب گردید تا میزان ترجمه در کشور افزایش یابد. البته ترجمه آثار ادبی در این دوره نیز در مقایسه بادوره‌های دیگر چشم‌گیرتر به نظر می‌رسد. استفاده از منابع خارجی و ترجمه آن‌ها خود زمینه شناخت شاعران، نویسندگان و شخصیت‌های فرهنگی کشورهای دیگر در افغانستان را سبب گردید.[۲۹]

ژانر ادبی طنز در مطبوعات این دوره به حیث یک ژانر مؤثر ادبی و ژورنالیستی بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. به همین گونه مطبوعات افغانستان در این دوره به کاربرد کارتون نیز توجه جدی نشان می‌دهد.

در این ارتباط هفته نامه «ترجمان» خدمت بزرگی را در پخش و اشاعه طنز و کارتون درافغانستان انجام داده است. پس از ترجمان نشریه «شوخک» نیز با چنین روحیه‌ای پا به میدان گذاشت؛ ولی از نظرکیفیت کار، شوخک هیچ‌گاه نتوانست که با ترجمان دوشا دوش به پیش برود.

بحث‌های داغ ایدئوژیک و بحث‌های سیاسی در مطبوعات این دوره انگیزه خوبی را در ایجاد زمینه مطالعه در کشور به وجود آورد. از نقطه نظر

گسترش فرهنگ مطالعه در میان اقشار آموزش‌دیده و دانشجویان، دهه دموکراسی را می‌توان یکی از دوره‌های استثنایی در افغانستان به حساب آورد.

چنان‌که هم‌اکنون شمار زیادی از شاعران، نویسندگان و شخصیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شناخته شده کشور همان‌های‌اند که در دوره دموکراسی فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی را آغاز کرده بودند.

محور عمده حوادث سیاسی بیست و چند سال گذشته افغانستان را احزاب دهه دموکراسی و شخصیت‌های سیاسی این دوره تشکیل می‌دهند.[۳۰]

نوعی تفکر لیبرالیستی نیز به وسیله مطبوعات این دوره در افغانستان اشاعه یافت؛ ولی از آن جایی که شاه جرأت نتوانست تا قانون مطبوعات را امضا نماید، از این جهت، احزاب قوی ملی با اندیشه‌های آزادیخواهانه به وجود نیامد. جریان‌های هم که با چنین شعارهایی به وجود آمده بودند؛ در هیاهوی مبارزات مطبوعاتی جناح‌های تند روی چپ و راست ، نتوانستند قامت راست نمایند. بناءاً می‌توان گفت که ظرف سی سال گذشته جای یک اندیشه ملی متّکی بر معیارهای جهانی دموکراسی؛ حقوق بشر و آزادی فردی در کشور خالی بوده است. هم اکنون نیز فقدان چنین اندیشه و احزابی، موجب مشکلات اساسی بر سر راه رشد و توسعه افغانستان به شمار می‌رود.

ما در این دوره شاهد شماری از نشریه‌های به اصطلاح آزاد هستیم که به نوعی باج خواهی سیاسی و اقتصادی می‌پرداختند. این دسته از نشریه‌ها، افراد سیاسی را تهدید می‌کردند که اگر به آن‌ها کمک نکنند، علیه آن‌ها مطالبی را به نشر می‌رسانند تا شخصیت آن‌ها در جامعه مورد سؤال قرار گیرد. متأسفانه این مسأله نیز از نقاط ضعف و از نقص‌های بارز مطبوعات این دوره به حساب می‌آید.

از دیگر تحولات مهم این دوره تعطیل شدن مجدد نشریه‌های غیردولتی

درافغانستان پس از کودتای ۱۹۷۳م داودخان است. در این دوره نظارت شدیدی بر نشریه‌های دولتی اعمال گردید و در عرصه ادبیات تنور مدیحه سرایی گرم شد. اما این مساله را نباید فراموش کرد که در این دوره سمت و سوی تحولات مطبوعاتی از مسائل سیاسی به تحقیقات ادبی علمی و تاریخی سوق پیدا کرد و این امر سبب تقویت آن دسته نشریه‌هایی گردید که به وسیله بعضی از نهادهای ادبی، اجتماعی و فرهنگی مربوط به دولت به نشر می‌رسیدند و یا مورد حمایت قرار داشتند.

## وضعیت مطبوعات در دوره جمهوری داود خان

داود خان با کوتای ۱۹۷۳م که خود آن را انقلاب سپید می‌خواند[۳۱] بر تمامی مساعی آزادی خواهی در کشور نقطه پایان گذاشت. وی قانون اساسی را لغو و پارلمان را منحل اعلام کرد،[۳۲] احزاب سیاسی اجازه فعالیت‌های علنی خود را ازدست دادند، نشریه‌های حزبی و آزاد از فعالیت بازماندند و بدینگونه یک بار دیگر سایه سنگین سانسور بر مطبوعات افغانستان حاکم گردید.[۳۳]

علاوه بر این، در نظام جمهوری داود خان تلاش‌هایی نیز صورت گرفت تا تمام فعالیت‌های روزنامه نگاران، چاپ و انتشار کتاب، کنفرانس‌های خبری، فعالیت‌های سینمایی با سیاست‌های مطبوعاتی و فرهنگی دولت هم‌آهنگ گردد.[۳٤] چنان‌که جهت رسیدن به این هدف اساسنامه‌های زیرین تهیه و مورد اجرا قرار گرفت، برخی از این اساسنامه‌ها یا مرامنامه‌ها عبارت بودند از:

۱. اساسنامه مطابع دولتی؛

۲. اساسنامه افغان ننداری؛

۳. اساسنامه افغان اعلانات؛
٤. لایحه جوایز مطبوعاتی و کلتوری.

داودخان تا آخرین روزهای قدرت خود به هیچ نشریه آزاد و غیردولتی اجازه انتشار نداد؛ بلکه او با تقویت مطبوعات دولتی و پایه گذاری یک رشته نشریه‌های دیگر در مرکز و ولایات، مطبوعات وابسته به دولت را گسترش داد. که در این راستا می‌توان از نشریه‌های زیر نام بود:

روزنامه جمهوریت، روزنامه کندز، روزنامه فاریاب، روزنامه دیوه در شبرغان، هفته نامه سیستان، دوهفته نامه عاطفه، مجله آواز (پشتون ژغ)، ماهنامه پولیس، دوماهنامه بخوان و بدان، دوماهنامه فلکلور، فصلنامه بلخ، فصلنامه رهنمایی، فصلنامه کابل، فصلنامه کندهار و جریده هلمند.(۳۵)

در کنار این نشریه‌ها، نشریه‌های دولتی گذشته نیز در مرکز و ولایات به فعالیت خود ادامه می‌دادند. خط و مشی این نشریه‌ها عمدتاً بر حول شخصیت و خط فکری داودخان دور می‌زد و نظام جمهوریت او را تبلیغ می‌کرد.

مطبوعات این دوره مانند مطبوعات دوره‌هاشم خان و دوره صدارت داود خان متکی بر نظام دیکتاتوری و استبداد بود. هرچند به سبب ایجاد یک رشته نشریه‌های ادبی ـ فرهنگی و کنفرانس‌ها و سمینارهای علمی در ارتباط به شخصیت‌های علمی فرهنگی زمینه مفیدی در جهت گسترش تحقیقات ادبی و علمی ـ فرهنگی پدید آمد؛ ولی دولت اجازه نمی‌داد کوچکترین انتقادی در ارتباط با مشکلات و مسایل سیاسی —اجتماعی در مطبوعات مطرح گردد.

مطبوعات این دوره تلاش داشتند نظام داود خان را به عنوان مدینه‌ی فاضله توصیف کنند.

مساله‌ی دیگری که در این دوره در زمینه فعالیت‌های مطبوعات و اطلاع

رسانی صورت می‌گرفت، سنّت شبنامه نویسی در سال‌های حاکمیت داود خان بود که شماری از جریان‌های سیاسی جهت بیان دیدگاه‌های خود در ارتباط به مسایل عمده سیاسی و ملّی به پخش شبنامه‌ها بیشتر توجه نشان دادند.

انتشار شبنامه درافغانستان بخشی از تاریخ سیاسی ـ اجتماعی کشور را تشکیل می‌دهد و این امر خود نیاز به تحقیق جدا گانه یی دارد.

## وضعیت مطبوعات افغانستان در سال‌های اشغال

در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سال‌های تجاوز اتحاد شوروی، فضای دیکتاتوری و کمونیستی بر مطبوعات کشور حاکم بود.(۳٦)

از سوی دیگر، در این دوره، مطبوعات به طور لگام گسیخته‌ای به تبلیغ اندیشه‌های لنین و مارکس می‌پرداختند و ذکر نام مارکس و لنین در نوشته‌ها و گزارش‌ها به یک اصل مهم بدل شده بود. هرچیزی که نوشته می‌شد باید در جایی ذکر می‌شد که رهبر پرولتاریای جهان در این ارتباط چنین گفته است، یا مارکس این گونه می‌فرماید. مطبوعات این دوره شاید از کم خواننده‌ترین مطبوعات در افغانستان به شمار می‌آید. هرچند نشریه حزب ـ حقیقت انقلاب ثور ـ و بعداً پیام از پر تیراژ ترین نشریه‌ها در طول تاریخ مطبوعات افغانستان بوده محسوب می‌شود؛ ولی این نشریه به گونه جبری صرفاً در میان اعضای حزب، کارمندان دولت، سازمان جوانان، قطعات ارتش و اقشارگوناگون مردم به فروش می‌رسید و مردم از بیم این که ضد دولت معرفی نشوند و سرو کارشان به زندان نکشند، نشریه را می‌خریدند، بی آن که رغبتی به مطالعه آن داشته باشند.(۳۷)

این دوره را می‌توان از سیاه ترین دوره‌های مطبوعات در افغانستان به شمار آورد. گردانندگی تمام نشریه‌ها در شهر کابل و ولایات کشور به اعضای حزب یا به کسانی سپرده شد که چندین بار بدتر از اعضای حزب بودند.

## قلع وقمع روشنفکران و آزاد اندیشان

در این دوره به مفهوم کامل آن، روشنفکر کُشی در کشور آغاز شد و این امر نه تنها موجب ضربه به جریان مطبوعات گردید؛ بلکه پژوهش‌های فرهنگی را نیز دچار بحران و آسیب نمود. در کلیت در مطبوعات این دوره یک نوع زبان کلیشه‌ی سیاسی حاکم گردید.

زبان تبلیغاتی نشریه‌ها در ارتباط به مخالفان دولت و کشورهای که مخالف تجاوز اتحاد شوروی در افغانستان بودند، زبانی بود آمیخته با دشنام و به دور از معیارها و موازین مطبوعاتی.

چنین زبانی در طول چندین سال بالاخره به یک شیوه منفی در مطبوعات افغانستان بدل گردید. هرچند دولت و حزب می‌کوشید تا باگسترش تبلیغات در ارتباط به تئوری مارکسیسم این اندیشه را در میان به اصطلاح کارگران افغانستان گسترش دهد؛ ولی از آنجایی که چنین تبلیغاتی، ناشیانه و متعرضانه به رسوم و باورهای ملی و مذهبی مردم صورت می‌گرفت، برای حزب و دولت نتیجه منفی به بار آورد و مردم باور نمودند که کارکردهای این دولت براساس دین استوار نیست. لذا هر روز نه تنها از دولت فاصله گرفتند؛ بلکه به جبهه مخالف آن نیز پیوستند.

با این حال، در زمان دکتر نجیب الله بر شمار نشریه‌ها افزوده شد.[۳۸] بعضی نشریه‌های آزاد پابه عرصه وجود گذاشت؛ اما هیچ‌کدام نمی‌توانستند مسایل اساسی سیاسی ـ اجتماعی را مطرح کنند. هرچند در شماری نشریه‌ها انتشار

مطالب انتقادی دیده می‌شد، ولی این انتقادها بیشتر به مسایل دست دوم و سوم می‌پرداخت تا مسأله اساسی. ازباب نمونه تا آخر هیچ نشریه نتواست بگوید که اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان تجاوز کرده است. نشریه‌های به ظاهر آزاد این دوره یا به وسیله دولت پایه گذاری شده بودند، یا به جناح‌بندی‌های درون حزبی وابستگی داشتند.[۳۹]

غیر از این، در این دوره چند نشریه حزبی هم وجود داشت. البته این احزاب و سازمان‌ها با دولت کنار آمده و با حزب دموکراتیک خلق که در زمان نجیب نام وطن به خود اختیار کرده بود ائتلاف نموده بودند.[٤٠]

به هر صورت در دوران دکترنجیب‌الله شماری از نشریه‌های ادبی و فرهنگی ـ اجتماعی مربوط به بعضی از سازمان‌های اجتماعی و نهادهای علمی وضعیت بهتری پیدا کردند. هر چند حکومت دکتر نجیب کدام قانون مطبوعات را نافذ نکرد؛ ولی سیاستی را به نام مشی مصالحه ملی روی دست گرفت که به ظاهر می‌خواست با مجاهدین یک حکومت ائتلافی بسازد؛ مگر مجاهدین نپذیرفت. در این دوره اندکی از آن سختگیری‌های پیشین کاسته شد و این امر تا حدودی زبان انتقاد را وارد مطبوعات کرد. حتی اخبار هفته که اساساً یک نشریه ساخته شده به دست دولت بود و ظاهراً نشریه غیردولتی قلمدادمی شد برای نخستین بار گفتگوهایی را با بعضی از فرماندهان و شخصیت‌های مخالف دولت و از جمله با فرمانده احمد شاه مسعود انتشار داد. روزنامه پیام وابسته به حزب هم تا حدودی به انتشار انتقاد از وضعیت پرداخت. نشریه آزادی به سبب انتشار یک مطلب انتقادی مصادره شد و مدیر مسؤول آن «سخی غیرت» مدتی به زندان افتاد.

می‌توان گفت که پس از یک دهه و اندی سکوت و اضطراب یک باردیگر در آخرین سال‌های حکومت نجیب‌الله باب بحث و گفتگوهای

محدود در مطبوعات افغانستان بازشد؛ مگر هنوز چنین بحث‌هایی به نسج و قوامی نرسیده بود که مجاهدین بر کابل تسلط پیدا کردند.

## مجاهدین و مطبوعات

مجاهدین فعالیت مطبوعاتی خود را به عنوان یک وسیله مهم تبلیغاتی در پاکستان آغاز کردند. سازمان‌ها و تنظیم‌های هفت گانه هر کدام در پاکستان نشریه‌ی داشتند و بدین‌وسیله تبلیغات حکومت کابل را پاسخ می‌دادند. در کابل، در زمان حکومت برهان الدین ربانی قانون تازه مطبوعات نافذ گردید. سال‌های حاکمیت مجاهدین در کابل سال‌های بسیار دشواری بود. می‌توان این سال‌ها را سال‌های جنگ‌های تنظیمی و سال‌های جنگ با طالبان خواند.

با این حال، در این سال‌ها چند نشریه غیردولتی ذیل در کابل پایه گذاری شد: هفته نامه کابل، صبح امید، فریاد عصر، هنداره، شهر، ارشادالنسوان، بالاحصار و ...[۴۱].

این نشریه‌ها هرچند انتقادهایی را در ارتباط به کار کرد دولت، جناح‌های دولت، قومندان سالاری و مسایل مربوط به مشکلاتی زندگی شهری، فساد در ادارات دولتی انتشار می‌دادند؛ ولی در نهایت آماج انتقادهای بیشتر گروه‌ها و جناح‌های رقیب می‌گردید.

نشریه‌های آزاد این دوره اساساً به ابتکار شماری از شخصیت‌های فرهنگی مجاهدین و یا هم بنا بر علاقه‌مندی بعضی از جناح‌های دولت پدید آمده بودند، بناءاً نمی توانستند با آزادی تمام عمل کنند.

ناگفته نباید گذاشت که در دوران مجاهدین شماری نشریه‌های مربوط به تنظیم‌ها در پیشاور به چاپ می‌رسید و در کابل و شهرهای دیگرکشور پخش می‌گردید. در کلیت مطبوعات این دوره خوانندگان قابل توجهی نداشت.

نشریه‌های ادبی و فرهنگی — اجتماعی کاملاً سقوط کردند. انجمن نویسندگان افغانستان در مدت پنج سال دوشماره فصلنامه «ژوندون» را انتشار داد. چاپ کتاب وضعیت بدتر از این داشت. انجمن نویسندگان در تمام دوره حکومت مجاهدین تنها یک جلد کتاب انتشار داد، درحالی که همین انجمن در دوران حکومت حزب دموکراتیک خلق افغانستان بیش از دو صد و شصت عنوان کتاب به زبان‌های فارسی دری، پشتو و ترکی ازبکی به چاپ رسانده بود.

نشریه‌های دولتی در این سال‌ها بدترین وضعیت را نسبت به گذشته داشتند و خواننده‌گان خود را نسبت به میزان نگران کننده‌ی از دست داد.

به یک مفهوم در دوران طالبان چیزی به نام مطبوعات وجود نداشت. تمام نشریه‌ها در افغانستان ازشمار انگشتان دو دست بالاتر نمی‌رفت. طالبان مطبوعات را با چنان نظارت شدید فاشیستی و نگاه تنگ نظرانه مذهبی رو به رو کردند که گوی سبقت را از همه حکومت‌های مستبد و دیکتاتور ربودند و مجال آزاد اندیشی و فعالیت‌های سیاسی را تا حدّ امکان از روشنفکران سلب کردند.[٤٢] و روی تمام دیکتاتوران، جانیان و فرهنگ ستیزان جهان را سپید ساختند.

## پی‌نوشت‌های فصل سوم:

۱. کاظم معتمد نژاد، وسایل ارتباط جمعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران ۱۳۷۱، صص ۷٦ـ۷۵.

۲. فرید قاسمی، نخستین کوشش، خانه‌ی مطبوعات، تهران ۱۳۷۲، ص ۹.

۳. دانشنامه ادب پارسی، کابل ۱۳٦۷، ص ٦٦۰.

٤. بصیراحمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، تهران، انتشارات ابراهیم شریعتی، ۱۳۸۲، ص ٤۷۹.

۵. همان، ص ٤۷۹.

٦. همان، ص ۲۸۰.

۷. سالنامه افغانستان سال ۱۳۳۷.

۸. سراج الدین وهاج، (مدیرمسؤل) افغانستان کالنی، کابل، ۱۳۳۷ ش، ص۹۰.

۹. سردبیر.

۱۰. میرصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، انتشارات دارالتفسیر قم، ج ۲، ص ۵۵۷.

۱۱. میرغلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، تهران ۱۳۸۰، انتشارات جمهوری،ج ۲، ص ۸۷.

۱۲. دکتر محمدحلیم تنویر، تاریخ روزنامه‌نگاری افغانستان، انتشارات انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان در هلند، ۱۳۷۸، ص ۷٦.

۱۳. مرلوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، انتشارات علمی و فرهنگی آموزش عالی، ۱۳٦۱، ص ۱۸۲.

۱٤. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، پیشین، ص٦٦۰.

۱۵. محمدهاشم عصمت‌اللّهی، نظام مطبوعات افغانستان،تهران، انتشارات بی‌کران، ۱۳۸۲، ص ۱۳۱

١٦. عبدالحمید مبارز، تحلیل واقعیات سیاسی افغانستان، کابل میوند، ۱۳۷۷، ص ۳۵.

۱۷. همان، ص ۱۳۲.

۱۸. محمدحلیم تنویر، پیشین، ص ۱۲۸.

۱۹. همان.

۲۰. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، انتشارات ابراهیم شریعتی، تهران ١٣٨٤، ص ۷۸.

۲۱. میرمحمدصدیق فرهنگ، کتاب فردای افغانستان،قانون مطبوعات(مقاله)، ص ١٤٠

۲۲. محمد حلیم تنویر، پیشین، ص ۱۳۳.

۲۳. همان.

٢٤. همان، ص ۱۳۷.

۲۵. میرآقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجی، انتشارات مجلسی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۵۷.

٢٦. میرمحمدصدیق فرهنگ، پیشین،ص ٦٦٢.

۲۷. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قانون اساسی افغانستان، قم ۱۳۷۸، ص ۲۱۰.

۲۸. محمدحلیم تنویر، پیشین، ص ۱۹۰.

۲۹. پرتونادری، چگونگی رسانه و اثرگذاری آنها، سایت آریائی.

۳۰. همان.

۳۱. بیانیه خطاب به مردم افغانستان، محمدداود رئیس جمهور افغانستان، کابل ۱۳۵۲.

۳۲. همان.

۳۳. ر.ک: عبدالهادی حائری، فصلنامه مطالعات تاریخی علمی پژوهشی، مشهد ١٣٦٩، ص ١٤٨.

۳٤. محمدحلیم تنویر، پیشین.
۳۵. همان، ص ۲۲۳.
۳٦. عبدالحمیدمبارز، تحلیل واقعیات سیاسی افغانستان، پیشین، ص ٤۰۰.
۳۷. هاشم عصمت اللهی، پیشین، ص ۱۵۵.
۳۸. محمدحلیم تنویر، پیشین، ص ۳۰۵.
۳۹. یادداشت‌های پوهاند حبیب الرحمن هاله، استاد روزنامه‌نگاری، دانشگاه کابل.
٤۰. همان.
٤۱. محمدحلیم تنویر، پیشین، ص ٤٦٦.
٤۲. هاشم عصمت‌اللهی، پیشین، ص ۱٦.